

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_190193**

UNIVERSAL  
LIBRARY



**OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY**

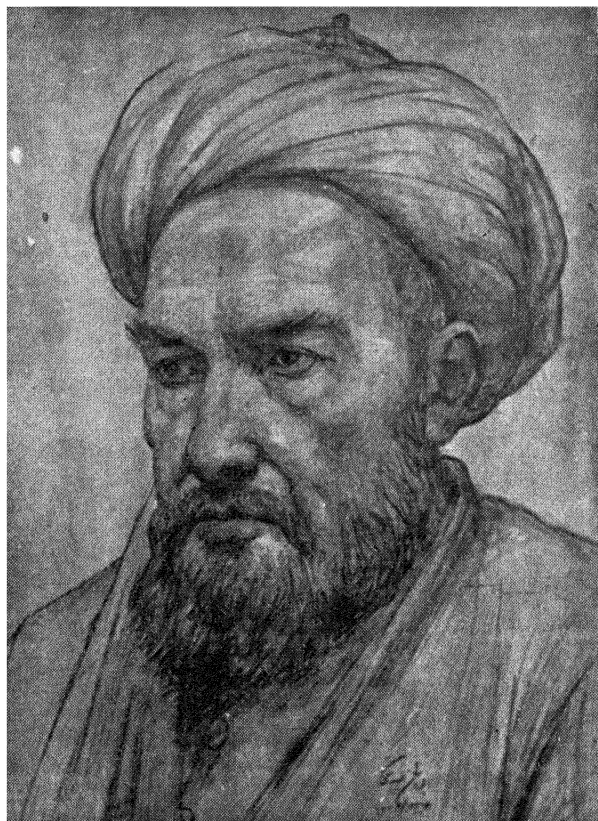
Call No 3-1 ۲۶۵۴ Accession No ۱۲/۱۲

Author طبریزی

Title - فلسفه

This book should be returned on or before the date last marked below

---



نصویر حواجه نصیر طوسی  
( کار استاد هنرمند آقای ابوالحسن صدیقی )



امشارات دانشگاه تهران

۲۹۸

یازدهمین سال خواجه نصیر طوسی

ذخیره

خواجه طوسی

و برحمت نازی آن از

رکن الدین محمد بن علی گزگانی، انستیتو اباری  
رندۀ در ۶۹۷ و ۷۲۸

بکوشش

محمد اتقی دانش پروه

خرداد ماه ۱۳۳۵

چاپخانه دانشگاه



## فهرست

فصول تازی	فصول فارسی
الفصل الاول فى التوحيد	فصل نخستین توحید (ش ۱-۲۴)
الفصل الثانى فى العدل	فصل دوم عدل (ش ۲۵-۳۶)
الفصل الثالث فى النبوة والامامة	فصل سوم نبوت و امامت (ش ۳۷-۴۹)
الفصل الرابع فى المعاد	فصل چهارم معاد (ش ۵۰-۶۱)

## دیباچه

خواجۀ طوسی از کسانیست که بخوبی توانسته اصول آئین دوازده امامی را بر روی مبانی کلامی استوار ساخته، و شاید بهتر از دیگران آن را با قواعد عقلی سازش داده است. او کتابی بنام تجرید العقائد نگاشته و یکدوره کلام شیعی در آن آورده، و روشی تازه و روشن و پسندیده در آن پیش گرفته است. آنرا در بغداد سال ۶۶۰ هـ بر او خوانده‌اند (فهرست مجلس ۲: ۳۸۹-۷/۶۳۰) کوچکتر از این قواعد العقائد است که بسیار ساده ولی بر مغز هست از این کوچکتر همین فصول است که ما نا از قواعد العقائد گزین گشته است. او در این فصول از فیلسوفان و اشعریان جبری خرده گرفته و اندیشه معتزلیان و امامیان را استوار بداشت. کوچکتر از اینها رسالۀ امامت او است که روش منطقی از آن کاوش نمود، و مانند گزارش فصل امامت فصول می‌باشد (ش ۶۸۱ کتابخانه ملک گ ۳۵ ب- ۳۷ ب) کوچکتر از همه اینها رسالۀ اعمقادات یا اقل المعقادات الواجبة است که در بیان آن از قواعد العقائد یاد نموده است (فهرست دانشگاه از نگارنده ص ۲۰۱۵ و ۵۳۱)

طوسی در همین فصول گذشته از بسیاری از مسائل در زمینه آفریده شدن عقول از خداوند و مسئله صدور کثیر از واحد بر فیلسوفان تاخته است همچنانکه در قواعد العقائد و تجرید نیز چنین کرده است مگر اینکه در شرح اشارات (نمط ۶) در همین زمینه از آنان جانبداری نمود و در رسالۀ عقل (۱) ابراه حکم ذهنی و نفس امر بود عقل کلی مجرد را

روشن بداشت؛ و در پاسخی که سال ۶۶۶ پسرش شمس‌الاسلام قاضی هرات (مانا واضی فخرالدین محمد بن عبدالله بیاری) داده است (۱) و در رسالهٔ علل و معلولات (۲) از مسئله صدور کثیر از واحد بروش ریاضی کاوش نمود؛ و رشتهٔ عللها و معلولها را برای فیلسوفان آشکار ساخت باری طوسی در این فصول درست بروش کلامیان رفه و رشتهٔ آسمانی خویش را با فیلسوفان گسسته است؛ و یکی از شاهکارهای او در آن و در تجرید و قواعد العمایده همان یاری از آئین دوارده امامیان میباشد. که گرچه پیش از او ابواسحق ابراهیم نو بختی داسمده نیمه نخستین سدهٔ چهارم در الیافوت (۳) و سیخ مفید و سیدمرضی و شیخ طوسی و کراچکی و ابن زهره و دیگران کتابها نوشته و این آئین را مدلل ساخته اند؛ ولی گویا نوشته‌های آنان بروشی و گزیدگی نگارشهای طوسی نباشد. طوسی این فصول را چنانکه از دباجه ترجمه تازی و دباجه گزارش سیوری بر میآید بنام «الفصول فی الاصول» نامیده ولی در فهرستها همان «فصول» خوانده شده است

طوسی از این فصول فارسی تحت همان فصل نخستین را که در او حید است نوشته سپس بدرخواست دوستی دیگر فصلها را بر آن افزود و از اندیشهٔ شیعی دوارده امامی کاوش نمود. سه نسخه از آن در کتابخانهٔ آسنا به طوس (مسهد) و یک نسخه در دانشگاه (۴) و یک نسخه در

۱- همین فهرست ص ۱۸۷ ش ۱۰۷۹/۴ ص ۸-۱۳- سرگذشت طوسی از

آقای مدرس رضوی ص ۲۶۲

۲- همانجا ص ۳۰۵ ش ۱۰۷۹/۱۲ ص ۲۶-۳۱- مدرس رضوی ص ۳۱۸

۳- همان فهرست ص ۵۴۰ ش ۲۸۲/۲

۴- فهرست طوس ص ۶۵۰ ش ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۴ ش ۹۱۶- فهرست

دانشگاه ۳: ۲۳۲۵ ش ۱۱۱۹/۷ تاریخ ۱۰۵۰

کتابخانه مملک (ش ۱۵۶۷ بتاریخ ۱۰۳۴ بخط نستعلیق باجبر و اختیار فارسی طوسی) هست و در ۱۳۱۳ باجبر و اختیار بتاریخ ۱۳۱۴ و آغاز و انجام در ۱۳۱۳ و جام جهان نما مانا از دشتکی در ۳-۱۳۱۲ بخط نستعلیق با اندازه بغلی بچاپ سنگی رسید (ش ۳۴ ۸۷ مجلس) ۲۴۴۸ و ۲۹۴۳. آقای مدرس رضوی در سر گذشت طوسی (ص ۲۴۹) از این فصول و ترجمه و گزارشهای آن گفتگو نموده است. این فصول پارسی را گزارشی است که بگواهی فهرست طوس ( ۱: ۵۹ ش ۱۹۵ و ۱: ۶۵ ش ۲۱۴) و نوشته آقای مدرس رضوی از محمد بن احمد خواجگی شیخ شیرازی شافعی شیعی شده است و در گلکنده دکن در ۹۵۳ به پایان رسید.

• ترجمه تازی فصول از رکن الدین محمد بن علی فارسی گرگانی استرآبادی حلّی نجفی شاگرد علامه حلّی و شارح مبادی او در ۶۹۷ و زنده در ۷۲۸ میباشد که اوصاف الاشراف و جبر و قدر و اساس الاقتباس و اخلاق ناصری و شرح ثمره بطلمیوس طوسی را هم بتازی در آورد. يك نسخه از آن در طوس و دو نسخه در دانشگاه هست (۱)

بر فصول تازی چندین گزارش نوشته اند، و پیداست که دانشمندان شیعی در سده ۱۰ و ۹ و ۸ بسیار بدان میپرداخته اند. اینک نام و نشان آنها .

۱- شرح فصول فخر المحققین پسر علامه حلّی که آقای مدرس رضوی در سر گذشت طوسی یاد نموده است (ص ۲۵۱)

۲- الانوار الجلالیه للفصول النصیریة از شیخ مقداد بن عبدالله سیوری حلّی (۲۶/۲ج ۸۲۶) که در ۸ رمضان ۸۰۸ برای سید نقیب امیر مملک جلال

۱- فهرست طوس ۳۱۴۰۴ ش ۹۱۷- در به ۲: ۴۲۳ و ۴: ۱۲۲ - فهرست

دانشگاه ۵۶۳:۳ ش ۲۸۲/۳ تاریخ ۱۰۳۶ و ۱۰۸۸/۳ تاریخ ۱۱۹۸- نسخه ش ۲۵۲۰ کتابخانه مملک بار ساله ای از ای مخفف

الدین ابی المعالی علی بن شرف الدین مرتضی علوی حسینی آوی و فرزندش  
ابوالفضائل سید نقیب شرف الدین مرتضی علی پرداخت و از نگارشهای  
نخستین سیوری میباشد (۱)

۳- شرح فصول امر سید عبدالوهاب متکلم بن طاهر بن علی بن  
داود حسینی استرآبادی که در روز چهارشنبه ۲۳ رجب ۸۳۳ آنرا پایان  
رساند (۲)

۴- جامع الاصول فی شرح الفصول از نجم الدین خضر بن شمس الدین  
محمد بن علی راری حملرودی که در کربلا یا نجف در روز آدینه ۲۰  
رمضان یا دهه نخستین محرم ۸۳۴ آنرا بانجام رسانده است در  
کشف الحجب سال نگارش آن ۸۶۱ نوشته شده و درست نیست. چه اینکه  
تاریخ نوشتن نسخه طوس ۱۹/۲۶/۸۵۶ و تاریخ نوشن نسخه ذریعه  
۸۵۲ است (۳)

۵- شرح فصول از کمال الدین حسن بن محمد بن حسن بن حسین  
استرآبادی نجفی در تون در نیمه روز دوشنبه ۱۵ ذی حجه ۸۷۰ بدستور  
سلطان عبدالطلب موسوی (۴)

۶- تجهة الفحول فی شرح الفصول بتاری که بگواهی فهرست طوس  
(۴: ۴۱ ش ۳۹۲) و نوشته آقای مدرس رضوی اینهم در گلاکیده دکن

۱- ش ۲۸۲/۴ و ۳۸/۱۰۴۶ و ۱۱۱۵ دانشگاه (ص ۵۳۹ و ۲۱۴۳

ج ۳ فهرست) - طوس ۳۳۰۴ ش ۳۶۸ یا ۳۷۰ - کتوری ص ۶۷ - ذریعه ۲۳۰۲

۲- مدرس رضوی - طوس ۱: ۵۹ ش ۱۹۷ - کتوری ۳۴۴

۳ - کتوری ص ۳۴۴ و ۱۵۱ - فهرست طوس ۰۴ ۶۰ ش ۴۲۹ -

ذریعه ۵: ۴۱

۴- مدرس رضوی - نسخه دانشگاه بخط نسخ محمد بن علی بن اسد در

بایان جمادی دوم سال ۸۷۵

بسال ۹۵۳ بنگارش در آمده و ار محمد بن احمد خواجگی شیخ شیرازی یاد شده میباشد.

۷- منتهی السؤل فی شرح الفصول بتازی از شیخ علی بن یوسف بن عبد الجلیل (۱)

۸- شرح فصول سلیمان بن احمد آل عبد الجبار بحرانی م ۱۲۲۶ (مدرس رضوی ص ۲۵۲)

۹- شرح فصول ناصر الدین عبدالله بن عمر بن محمد بن علی فارسی بیضاوی (مدرس رضوی ص ۲۵۱)

۱۰- در ذریعه (۱۲۲۴) از معراج الاصول فی شرح الفصول یاد شده و شاید جز گزارشهای یاد شده باشد

۱۱- ایضاح الاصول فی شرح الفصول از علاء الدین ملک علی تونی از دانشمندان زمان شاه سلیمان وزنده در ۱۰۹۸ (۲) بنام حسینعلی علیخان پسر شیخ علیخان زنگنه اعتماد الدوله صدر اعظم روزگار صفوی که گزارشی است بفارسی بر فصول تازی و دبیاچه آن راهم ندارد و او در دبیاچه مینویسد که این تازی از طوسی میباشد (نسخه آقای نفیسی بخط نستعلیق و من زبر خط سرخ و با عنوانها و نشانههای شگرف و در جدول زر و لاجورد که در آغاز و انجام افتادگی دارد)

۱- فهرست طوس ۴ ۲۶ ش ۱۰۴۰- کسوری ۳۴۴ و ۵۶۱

۲- ابن تویی نگارنده آیات الاحکام فارسی است که در آن آیههای هر یک از عناوینهای فقهی را بر شمرده است و باید از همسیرشاهی ابو الفتح شریفی م ۹۸۶ نگارش پیش از ۹۷۴ بدستور شاه طهماسب یا میر ابو الفتح محمد تاج سمعی م ۹۵۰ گرفته باشد.

نگرید به: ذریعه: ۱۹: ۴۴ و ۴: ۲۷۷- فهرست طوس ۱: ۱۸ و ۲: ۶۸ ش

۲۲۰- فهرست سپهسالار: ۱۲۹- فهرست آقای منزوی: ۱: ۶۰- ستوری ص ۱۳ و ۱۱۹۷ فهرست بهار هند ص ۱۱۰ ش ۱۴۵ تاریخ ۱۰۸۸

در این چاپ کنونی برای متن فارسی از نسخه دانشگاه و نسخه ملک و چاپ ایران و برای ترجمه تازی از دو نسخه دانشگاه و یک نسخه ملک و شرح سیوری و کمال الدین استرآبادی بهره برده شده است؛ و چون نسخه‌ها بی غلط نبودند، گزیر آنچه درست پنداشته شده در متن گذارده شده و نسخه‌ها بدلها چندان در اینجا نیامده؛ مگر پاره‌ای از آنها که میان دو کمانه گذارده شده است. امید که خوانندگان را سودمند آید.

محمد تقی دانش پژوه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

[و به نستعین]

الحمد لله رب العالمین

والصلوة والسلام علی محمد

وآله الطیبین الطاهرین]

## I

[ فصل نخستین : توحید ]

۱- اصل : هر که از چیزی آگاهی یابد، لامحاله، از هستی آن چیز آگاه شده باشد. چه بضرورت داند که هر آنچه یابند باشد؛ و آنچه نمودتوان یافت پس هستی که آنرا وجود خوانند؛ دانسته باشد. چون آن هستی جزء است، از این هستی که یافت؛ و هر که کل داند، از پیش جزء دانسته باشد.

## بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد حمد الله الواجب وجوده ، الفاض على ساير القوابل  
جوده ، والمتفاوت بحسب القوابل (العبول) طله وجوده ؛  
الذي منه بدء الخلق واليه عوده والصلوة على النبي الذي هو  
بحر العلم وطوده ، محمد وآله ، مانى مدة شجر واورق عوده  
فان علم الكلام ؛ و ان كثرت اسراره ، و بعدت اغواره ،  
و تشعبت مسائله ، و تصعبت دلائله ؛ الا ان زبدته التي  
لا بد منها ، و لم يجز لكل مكلف ، المدول عنها ، قد  
ضمنها المولى المعظم ، والامام الاعظم ، افضل المحققين ،  
وسيد العلماء المتأخرين ، بصير الملة والحق والدين ، محمد بن  
محمد بن الحسن الطوسي ، اعلى الله مكانه ؛ ووسع (اوسع) له  
جناحه ؛ في وريقات قليلة ، والفاظ بسيرة . غير طويلة وسماها  
« العصول في الاصول » الا انها لكونها فارسية ، لم  
يعرفها العربي ، وعافها مع فصاحتها الطالب العجمي ؛ فلذلك  
غاب شمسها في اكثر الآفاق ، ولم يطلع بدرها في العراق .  
فرأيت عند ذلك ، ان اجردها عن ثياب الفاظها ، واحليها  
بكسوة الكلمات العربية ليعلم طلبية العلم بفهما ، وبمعظم عند العجم  
وقعها . يسر الله ذلك بمنه وحوله ؛ ونفع بها الطالبين بفضله  
وطوله ؛ وهي موضوعة على اربعة فصول .

### I

#### الفصل الأول : في التوحيد

١- اصل : كل من ادرك شيئاً ، لا بد ان يدرك وجوده ؛ لانه يعلم ضرورة  
(بالضرورة) ان كل مدرك موجود ، وما ليس بموجود هو ليس بمدرك :  
واذا (فاذا) كان وجوده ضرورياً ، كان مطلق الوجود ايضاً ، ضرورياً ، لانه  
جزوه ؛ وضرورة المر ك ب يستلزم ضرورة جزئيه ، فلا يحتاج الوجود الى

و چون این معنی مقررست ، روشن باشد که یابنده ، پیش از همه یافتها ، معنی وجود یابد ؛ وداننده ، پیش از همه دانستها ، حقیقت وجود ، داند . و هر که خواهد که شرح این معنی دهد ؛ یا بچیز دیگر تعریف کند ؛ محتاج بود بدانچه بوجودداند ، یا باوجودداند ؛ و این جنس تعریف را زیر کان نپسندند .

۴- تقسیم : هر که اندک تفکر کند ، بداند که موجود یا هستی او از غیر او بود یا نبود ؛ و اهل نظر اول را ممکن خوانند ، و دوم را واجب ؛ پس موجود یا ممکن بود یا واجب . اماممکن را ، چون وجود او از غیر فرض کردیم ؛ بی اعتبار غیر موجود نتواند بود ؛ و چون موجود نبود ، موجود غیر خویش ، هم نتواند بود . چه ایجاد ناموجود ، در عقل محالست . پس ممکن ، بی اعتبار غیر ، نه موجود باشد ؛ و نه غیر او را از وجود تواند بود .

۴- اصل : هر که حقیقت واجب و ممکن ، چنانکه گفتیم دانست ؛ بی زیاده کلفتی داند ، که اگر واجبی نبود ؛ هیچ موجود نبود ؛ که موجود بغیر یعنی ممکن را ، نه از خویش ، و نه از غیر ، پیش از وجود آن غیر ، وجود نتواند بود . از جهت آنکه همه ، ممکن باشند . پس غیر ممکن ، موجود می باید ؛ که تا آن ممکن ، موجود تواند بود . و غیر ممکن ، واجب بود . یعنی همچنانکه موجودات بسیار ، می بینند و می یابد ؛ بیقین داند ، که بعضی از آن واجبست .

۴- هدایه : و هر چه واجب بود ؛ چون وجود او بی اعتبار غیر ، واجبست ؛ فرض عدمش ، نتوان کرد . پس همیشه بوده باشد ؛ و همیشه باشد . پس واجب را باین اعتبار ، هم باقی ، و هم ازلی ، و هم ابدی ، و هم سرمدی ، توان خواند . و باعتبار آنکه ، سبب وجود موجوداتست ؛ صانع و خالق و باری توان گفت .

۵- اصل : و بعد ازین ، چون تأمل کند داند ؛ که هر چه در وی

تعريف. ومن عرفه عرفه بما يعلم بالوجود، او مع الوجود؛ وذلك لا يستحسنه الاذكياء .

٢- تقسيم : وجود كل شئى ، اما ان يكون من غيره ، اولم يكن ؛ والاول ممكن الوجود ، والثانى واجب الوجود . والموجودات باسرها ، منحصرة فيهما . والممكن اذا كان وجوده من غيره ، فاذا لم يعتبر ذلك الغير لم يكن له وجود؛ واذا لم يكن له وجود؛ لم يكن لغيره عنه وجود؛ لاستحاله كون المعدوم موجودا .

٣- اصل : كل من عرف حقيقة الواجب والممكن ، كما قلنا؛ عرف بادننى فكر : انه لو لم يكن فى الوجود واجب الوجود ؛ لم يكن لشئى من الممكنات وجودا اصلا . لان الموجودات حينئذ تكون ممكنة ؛ والممكن ليس له من نفسه وجود ، ولا لغيره عنه وجود؛ فلا بد من وجود واجب الوجود ، ليحصل وجود الممكنات منه .

٤- هدايه : الواجب الوجود ، اذا لم يكن وجوده من غيره ؛ كان واجبا ، من غير اعتبار ذلك الغير ؛ فلا يمكن فرض عدمه ؛ وبهذا الاعتبار ، يقال له الباقي والازلئى والابدئى والسرمدى ؛ وباعتبار ان وجود ماعداه منه ، يقال له الصانع والخالق والبارئى .

٥- اصل : ثم انه ، اذا تفكر؛ علم ان كل ما فيه كثرة ، ولو بالفرض ،

کثرتی باشد، بوجهی از وجوه فرضی یا فوعی؛ محتاج بود بغیر خویش، در وجود. چه هیچ کثرت، بی آحاد نتواند بود و هر چه در وی کثرت بود؛ مرکب باشد (بود). و هر چه مرکب بود، قابل قسمت بود؛ بدین سبب هم ممکن باشد؛ و هیچ واجب ممکن نیست. پس واجب بود؛ که کثیر نبود؛ بلکه واحد بود. و چون نشاید که از هیچ وجه مرکب بود، و یا قابل قسمت بود؛ پس از جمله جهات و بجملة اعتبارات، واحد بود.

۶- اصل: حقیقت واجب، يك امر ثبوتیست، از آنکه مدلول يك دلیلت؛ و آن امتناع عدمست. پس اگر در زیادت از يك ذات آن، (این، دو) حقیقت فرض کرده شود؛ هر آینه در هر يك، بیرون از حقیقت، چیزی دیگر بود، که موجب تغایر باشد. و بدین تقدیر، هر يك مرکب و ممکن باشد پس این حقیقت، جز يك ذات بی همتا نیست.

۷- هدایة: معلوم است: که هیچ متمیز، حیز، نتواند بود، و حیز، غیر اوست. و هیچ عرض، بی محل، نتواند بود؛ و محل غیر اوست. پس واجب، نه متمیز بود؛ و نه عرض. و چون هر چه قابل اشاره حسی است، یکیست ازین دو؛ پس واجب، بهیچوجه، قابل اشاره حسی نباشد.

۸- تبصرة: معقول از حلول، بودن موجودیست، در محل قائم بدو. چون واجب، قائم بذات خویشست، حلول بروی محال بود. و چون متمیز نیست، محل اعراض، نتواند بود. چه هر متمیزی که بود، عرض در وی حلول کند.

۹- تبصرة: مفهوم از اتحاد، یکی شدن دو است. و این معنی، در عقل محالست. پس اتحاد، بر باری، سبحانه و تعالی، محال بود.

۱۰- تبصرة: لذت و الم، تابع مزاجند. و مزاج عرض است و چون ذات او، سبحانه و تعالی، نمیشاید؛ که محل عرض، بود؛ لذت و الم، بروی محال بود.

۱۱- تبصرة: ضدان، دو عرض باشند؛ که بر سیل تعاقب، در محلی

كان وجوده محتاجاً إلى الغير، لانه محتاج إلى احاده، واحاده غيره، وكل ما فيه كثرة، او قبول قسمة، ممكن؛ وينعكس إلى قولنا: كل ما ليس بممكن، فهو ليس بمتكثر؛ فالواجب واحد من جميع الجهات والاعتبارات

٦- اصل: حقيقة الواجب، امر واحد نبوتى، لانه مدلول دليل واحد، وهو امتناع العدم. فلو فرض منه اكثر من ذات واحدة، لاشتركا فى حقيقة الواجب، وامتازا بامر آخر، فيلزم تركيب كل واحد منهما، مما به الاشتراك، ومما به الامتياز، وكل مر كب ممكن؛ لما عرفت؛ فلا يكونان واجبين؛ هذا خلف. حينئذ لا يوجد من حقيقة الواجب الا ذات واحدة.

٧- تبصرة: كل متحيز، مفتقر إلى حيزه؛ وكل عرض، مفتقر إلى محله والحيز والمحل غيرهما. فلا يكون الواجب، متحيزاً ولا عرضاً. وكل ما يشار إليه بالحس، فهو ما متحيزاً و عرض؛ فلا يكون الواجب، بمشار إليه بالحس.

٨- تبصرة: المعقول من الحلول، كون موجود فى محل قائم به. والواجب، حيث يقوم بذاته، استحال عليه الحلول. والمحل متحيز، يحل فيه الاعراض. والواجب، حيث انه ليس بمتحيز، استحال حلول الاعراض فيه.

٩- تبصرة: المفهوم من الاتحاد، صيرورة شئيين شيئاً (الاثنين)

واحداً؛ وهو محال عقلاً؛ فلا يتحد الواجب بشئ،

١٠- تبصرة: الالم والمدة، تابعان للمزاج؛ والمزاج عرض. وحيث ان الواجب، ليس محلاً للاعراض؛ استحال عليه الالم والمدة.

١١- تبصرة: الضد عرض، يعاقبه عرض آخر فى محله، وينافيه؛

حلول کنند، و ذات هر يك، اقتضای منافات دیگری کند. و چون، باری سبحانه، عرض نیست؛ او را، ضد نبود. و چون حقیقت او مخالف دیگر حقایقست؛ چه او واجبست، و دیگر حقایق ممکن؛ او را ند نبود.

۱۲- اصل: هر چه ممکن بود؛ چون وجود او از غیر هست؛ لامحاله، در حال ایجاد، موجود نبود؛ چه ایجاد موجود محال بود و هر چه موجود نبود، معدوم بود. پس هر چه ممکن بود؛ نخست معدوم بوده باشد؛ آنکه موجود شده. و این وجود، را حدوث گویند؛ و چنین موجود را، محدث. پس ظاهر شد: که هر چه جز يك ذات واجبست، محدث بود. و استحاله حوادث، لالی اول؛ چنانکه فلاسفه گویند؛ چون امکان موضوعش، که مقتضی حدوثست، معلومست؛ بزیادنی بیان، محتاج نیست.

۱۳- مقدمه: هر ذات، که اثری از وی صادر شود؛ یا صدور آن اثر، تابع داعی وی بود؛ این معنی بشرط تحقق قدرت بود بر صادر شدن و ناشدن؛ یا نبود، بلکه حقیقت ذاتش، اقتضای آن وجود، کند. و متکلمان اول را قادر، خوانند؛ و دوم را موجب. و هر آینه، فعل قادر، مسبوق بود بعدم چه داعی، جز ب معدوم، دعوت نتواند کرد. و فعل موجب، مقارن ذات او باشد. که اگر متأخر شود؛ تخصیص بعضی اوقات دون بعضی، محتاج مخصص بود. و بر فرض در مخصص، موجب، مؤثر تام نباشد؛ و مؤثر تام فرض گردیم. و با وجود مؤثری مخصص، که مؤثر تام باشد، تأخر نبود.

۱۴- نتیجه: واجب؛ که مؤثر است در ممکنات، قادر است که اگر موجب بودی؛ قدم بعضی ممکنات، بلکه جمله ممکنات، لازم آمدی؛ و این باطل شده است.

۱۵- الزام: فلاسفه گویند: که واجب، موجب است؛ و هر چه موجب بود، چون حقیقت او اقتضای فعل کند؛ مادام که حقیقت او باقی باشد، اثر باقی بود. پس ایشانرا لازم آید، که اگر جزئی در عالم،

والندم هو المشارك فى الحقيقة. وقد ثبت ان الواجب، ليس بعرض، ولا يشار كه غيره فى حقيقته (فى الحقيقة غير) فلاضد له ولا ندم .

١٢- اصل : قد ثبت ان وجود الممكن ، من غيره . فحال ايجاده ، لا يكون موجودا ؛ لاستحاله ايجاد الموجود ؛ فيكون معدوما . فوجود الممكن ، مسبوق بعده وهذا الوجود ، يسمى حدوثا ، والموجود به محدثا فكلما سوى الواجب ، من الموجودات ، محدث . واستحاله حوادث ، لالى اول ، كما يفول الفيلسفى ، لا يحتاج الى بيان طائل ، بعد ثبوت امكانها المقتضى لحدوثها .

١٣- مقدمة : كل مؤثر ، امان يكون اثره تابعا لقدرة والداعى ، اولا لا يكون ، بل يكون اثره ، مقتضى ذاته . والاول يسمى قادرا ؛ والثانى موجبا . وائر القادر مسبوق بالعدم ؛ لان الداعى ، لا يدعوا الا الى معدوم ؛ وائر الموجب يقارنه فى الزمان . اذ لو تأخر عنه ، لكان وجوده فى زمان دون آخر . فان لم يتوقف على امر غير ما فرض مؤثرا تماما ، كان ترجيحاً من غير مرجح ؛ وان توقف ، لم يكن المؤثر تاما ، وفد عرض تاما هذا خلف .

١٤- نتيجة : الواجب ، المؤثر فى الممكنات ، قادر ، اذ لو كان موجبا ، كانت الممكنات قديمة ؛ لما عرفت . واللام باطل ، لما تقدم ، فالملزوم مثله .

١٥- الزام : الواجب ، عند الفلاسفة ، موجب لذاته . وكل موجب لذاته لا ينفك اثره عنه . فيلز مهم : انه اذا عدم شىء ، من العالم ؛ ان يعدم الواجب ؛ لان عدم ذلك الشىء ، اما لعدم شرطه ، او لعدم جزءه ، علته . والكلام فى

یا عدم شود؛ ذات واجب، با عدم شود چه سبب این عدم، عدم شرطی یا جزئی ار علت او باشد. وعدم آن بعدم شرط یا جز، دیگر باشد از علت آن و چون هر چه موجود است، مفتقرست در سلسله حاجت بواجب؛ پس این عدم با عدم واجب کشد و ایشان را ازین الزام، بحمدالله، مفری نیست.

**۱۶- نقض مذهب فلاسفه، آنست که از يك حقیقت، جز يك اثر، صادر نتواند شد و هر شبهه، که بدین دعوی گفته اند، در غایت رکاکتست، و بیزایشان را لازم آید؛ که هر دو موجود، که در عالم فرض کنی، یکی علت دیگری بود، بواسطه و یا بی واسطه. گویند: ار ذات باری، تعالی، يك عقل، صادر شود، و از آن عمل، چهار چیز عملی دیگر، و نفس فلکی مرکب از هیولی و صورت، از جهة کثرتی که در عقلست. چون امکان، و تعقل واجب، و تعقل خویش، و این کثرت، در واجب نیست. گوئیم این کثرت، یا موجودند یا نیستند اگر موجودند، و مستمند باشند بواجب؛ پس کثرت، از وی صادر شده باشد. و اگر مستمند نباشند بواجب، و اجب از یکی بیشتر بود و اگر نیستند، تأثیر ایشان معقول نبود.**

**۱۷- اصل:** معلوم شد: که فعل باری، سبحانه (تعالی)، تابع داعی و بست و چون فعلش، تابع داعی باشد، هر اینه، عالم بود از آنکه داعی شعورست یا ایجاد یا ترک. پس باری، سبحانه و تعالی، عالم بود و چون تخصیص تعلق علم و قدرت او بعض ممکنات، دون بعضی، بی مخصوص محال است؛ پس هر چه ممکن باشد؛ او، سبحانه، بر آن قادر. و بدان عالم بود.

**۱۸- نقض وجواب شبهه:** فلاسفه گویند علم، حصول صورتیست مساوی معلوم، در عالم و گویند علم بعلم، موجب علم بود بمعلول. و گویند: علت ممکنات، واجب الوجود است؛ و او بذات خویش، عالمست

عدمهما ، كالسكلام فيه ؛ حتى ينتهى الى الواجب . لان الموجودات ، باسرها ، تنتهى فى سلسلة الحاجة ، الى الواجب . فيلزم انتهاء ، عدم الشئ ، المقروض ، الى الواجب وليس لهم ، بحمد الله عن هذا الالتزام ، مفر .

١٦ - نقض : قالت الفلاسفة الواحد لا يصدر عنه الا واحد . وكل شبهة لهم ، على هذه الدعوى فى غاية الركاكة . وكذلك قالوا : لا يصدر عن البارى ، تعالى ، بلا واسطة ، العقل واحد . والعقل فيه كثرة : هو (هى) الوجود ، والامكان ، وتعقل الواجب ، وتعمل ذاته ؛ ولذلك صدر عنه عقل آخر ، ونفس ، وفلك مركب من الهولى والصورة . ويلزمهم : ان اى موجودين . فرضنا فى العالم ، كان احدهما ، علّة للآخر بواسطة اوبغيرها و ايضا أن التكشرات التى فى العقل الاول ، ان كانت موجودة صادرة عن البارى ، تعالى ، لزم صدورهما عن الواحد ؛ وان صدرت عن غيره ، لزم تعدد الواجب ، وان لم تكن موجودة ، لم يكن تاثيرها فى الموجودات معقولا .

١٧ - اصل : قد ثبت : ان فعل البارى ، سبحانه ، و تعالى ، تبع لداعيه ، وكل من كان كذلك . كان عالما لان الداعى ، هو الشعور بمصلحة اليجاد او الترك . ويجب ان يكون عالما بكل الممكنات ، قادر اعلى كلها لان تعلق علمه ، تعالى ، وقدرته ببعض الاشياء ، دون بعض ، تخصيص من غير مخصص .

١٨ - نقض وجواب شبهة : قالت الفلاسفة : البارى ، تعالى ، لا يعلم الجزئى الزمانى ؛ والالزم كونه ، تعالى ، محلا للحوادث . لان العلم ، هو حصول صورة مساوية للمعلوم فى العالم . فلو فرض علمه بالجزئى الزمانى

پس بجملة ممکنات ، عالم بود و گویند : نشاید که واجب ، محل حوادث بود پس گویند: اگر بجزئیات زمانی ، بروجهی که متغیر میشود ، عالم بود ؛ و از تغییر آن صورت ، که در ذات او باشد ، اگر متبدل شود ، پس ذات او ، محل حوادث ، بود؛ والا آنچه علم ، فرض کردیم ، چهل مرکب باشد. پس واجب ، بجزئیات زمانی ، بوجه زمانی ، عالم نبود. و عجب! که با همه دعوی زیر کی ، از مناقضت این قضیه ، با آنچه گذشت ، غافل مانده اند. پس ایشان مخیرند: میان آنکه جزئیات را ، علتی ، اثبات کنند که در سلسله حاجت ، اورا حاجت بعلمت اول نباشد ؛ یا علم بعلمت ، موجب علم بعلمول ، ننهند؛ یا معترف شوند ، بآنکه اثبات عالمی ، نتوانند کرد؛ یا علم را ، حصول صورت مساوی معلوم درعالم ، ندانند ، یا ذات او را ، محل حوادث ، روادارند. جواب این شبهه . آنست که علم او ، سبجانه و تعالی ، بلکه جملگی صفات او عین ذات اوست. چون معلوم شده است : که از جمله جهات ، و بجملة اعتبارات ، واجب و احد است ، و قابل تعدد نیست؛ و بضرورت معلوم شده است . که هر که بمتغیری عالم ، بود؛ از تغیر معلوم تبدل ذات او لازم نیاید . پس از تغیر و تبدل معلومات ، هیچ تغیر ، بعلم مقدس او را نیاید.

۱۹- فائدة : در عرف متکلمان ، حی ، هر موجودی بود که قادر و عالم ، تواند بود . و چون باری ، سبجانه و تعالی ، قادر و عالمست ؛ پس واجب بود که حی بود .

۲۰- فائدة : علم باری ، سبجانه و تعالی ، بمصلحت ایجاد یا ترك که سبب فاعلی اوست ، ارادت او باشد و علمش بمدركات ، بر آن وجه که ماخوذ و مدر کند ، ادراك او . و علمش بمسموعات ، و مبصرات ، سمع و بصرا و او ، سبجانه ، بدین معنی ، مرید و مدرك و سمیع و بصیر باشد .

۲۱- اصل : چون معلوم شد : که هر چه در جهت باشد ، محدث

على وجه يتغير، ثم تغير، فإن بقيت الصورة كما كانت، كان جهلا ، والا كانت ذاته محلا للصورة المتغيرة بحسب تغير الجزئيات . وهذا الكلام ، يناقض قولهم : العلم بالعلة ، يوجب العلم بالمعلول ، وان ذات الباري ، تعالى ، علة لجميع الممكنات ، وانه ، تعالى ، يعلم ذاته . والعجب ، انهم مع دعواهم ، الذكاء ، كيف غفلوا عن هذا التناقض . فهم بين امور خمسة : اما ان يشبوا للجزئيات الزمانية ، علة لا ينتهي في السلسلة الى العلة الاولى ، اولم يجعلوا العلم بالعلة ، موجبا للعلم بالمعلول ؛ او يمتروا بالعجز عن اثبات عالمته ، تعالى ، اولم يجعلوا العلم ، حصول صورة مساوية للمعلوم في العالم ؛ او يجوزوا كونه ، تعالى ، محلا للحوادث والجواب عن الشبهة ، انه انما يلزم ما ذكره ، على تقدير كون علمه ، تعالى ، زائداً على ذاته ، واما اذا كان عين ذاته ، ويتغير بحسب تغاير ( ويتغير بتغاير ) الاعتبار فلا يلزم تغير علمه ، تعالى ، لانا نعلم بالضرورة ( ضرورة ) ان من علم ، متغيراً ، لم يلزم من تغيره ( تغير علمه ) تغير ذاته

١٩- فائدة : الحى ، عند المتكلمين ، هو موجود لا يستحيل ان يقدر ويعلم . والبارى ، تعالى ، قد ثبت انه قادر عالم ، فوجب ان يكون حيا .

٢٠- فائدة : علمه ، تعالى ، بان فى الابدان والترك مصلحة ، يسمى ارادة و كراهة ؛ وعلمه بالمدركات ، يسمى ادراكا ؛ وعلمه بالمسموعات والمبصرات يسمى سمعا و بصرا ؛ وهو ، تعالى ، باعتبارها يسمى مریدا و كارها ومدركا و سميعا و بصيرا .

٢١- اصل : كل ما فى الجهة حدث ، و الواجب ليس بمحدث ؛

بود؛ و واجب، محال است که در جهت بود؛ پس محال بود، که او را بآلت جسمانی، ادراک توان کرد. زیرا که بآلت جسمانی، چیزی توان یافت که، که قابل اشاره حسی بود، یذات یا بعرض و ازینجا، معلوم شد: که دیدن او؛ چنانکه محسوسات را، ببینند، محال باشد چه دیدن، بی مقابله، معقول نیست، و مقابله، جز در میان دو چیز، که هر دو در جهت باشند، نتواند بود. پس آنچه عبارت کرده اند از دیدار او، سبجانه کشف و ظهور نام است

۲۲- هداية: حون باری، سبجانه، قادرست، بر کل ممکنات، قادر باشد: که ایجاد حروف منظومه و اصوات کند، در جسمی از اجسام غیر جی، و ذات او را، بدین اعتبار، مکلم خوانند و چون کلام، مرکب از حروف و اصوات بود، عرض لایقی باشد، فضلاء عن القدم. اگر گویند: کلام حقیقی، میخوایم، که این حروف و اصوات، از او صادر میشود، و برین معنی، قدیم بود؛ ما که بیان کردیم: که قدیم، آن حقیقت ذات اوست، که بیرون آن، هیچ قدم دیگر نیست، اگر در معنی مساعدت کنند، و در لفظ مضایقه نیست.

۲۳- لطيفة: معلوم شد: که باری، سبجانه، يك ذات پاکست؛ و از هیچ جهت، تعدد و تکثیر را، مجال تعرض کبریای او نیست. پس نامی، که بر ذات پاکش اطلاق کرده بی اعتبار غیر لفظ الله است و دیگر نامهای بزرگوار، یا بحسب اعتبار اضافت او باغیری باشد، چون قادر و عالم و خالق و کریم؛ و یا بحسب سلب غیر از وی، چون واحد و فرد و غنی و قدیم، یا بحسب ترکیب اضافت و سلب، چون حی و عز بزرگ و واسع و رحیم پس بنا برین قضیه، هر لفظی که لایق جلال و کمال او باشد، بروی اطلاق توان کرد، الا آنست که ادب نیست، که هر نام که اجازت، از آن حضرت صادر شده باشد، بروی اطلاق کنند از آنکه ممکن بود، که بروجهی

فلا يكون فى جهة . واذالم يكن فى جهة ؛ لم يكن ادراكه بآلة جسمانية .  
لانه لا يدرك بها ، الا ما كان فى جهة ، فانلالاشارة الحسية و يعلم من  
ذلك ، انه لا يرى بحاسة البصر ؛ لان الرؤية لا يعقل الامع المعاملة ؛ و  
هو لا يصح ، الا فى شيئين حاصلين فى الجهة و كل ما ورد مما ظاهره  
الرؤية ، اريد به الكشف التام

٢٢- هداية (فائدة) البارى ، تعالى ، قادر على كل مقدور ؛ فيكون  
قادر على ايجاد حروف ، واصوات منظومة ، فى جسم جامد ؛ وهو كلامه ،  
تعالى ، وهو باعتبار خلقه اياه ، منكمم و تعلم من نركيبه من الحروف و  
الاصوات ، كونه غير قديم ، لانه عرض لا يبقى ، فكيف يكون قديما .  
فان قيل : ان المراد من الكلام ، حميقة تصدر عنها هذه الحروف والاصوات  
وهى قديمة ، لانها صفة الله ، تعالى ، قلنا : ان انا قد بينا ان مصدرها ، ليس  
الاذاه ؛ و انه لا قديم سواه ؛ فان ساعد و نافى هذا المعنى ، فلامبارعة ،  
الافى اللفظ .

٢٣- لطيفة : قد ثبت . انه ، تعالى ، ذات واحدة مقدسة ، وانه  
لامجال للتعهد والكمرة ، فى رداء كبرياته فالاسم الذى يطلق عليه ،  
من غير اعتبار غيره ، ليس اللفظة « الله » ، تعالى ، واما معاده ، فاما ان  
يطلق عليه باعتبار اضافته الى الغير . كالقادر والعالم والبارى والخالق  
والكريم ، او باعتبار سلب الغبرعه ، كالواحد والفرد والغنى والقديم ، او  
باعتبار الاضافة والسلب معا ، كالحنى والمزىز والواسع والرحيم و كل (فكل)  
اسم يلىق بجلاله ويناسب كماله مما لم يرد به اذن شرعى ، جاز اطلاقه عليه ،  
الانه ليس من الادب ، لجواز ان لا يناسبه من وجه آخر ؛ كيف ولولا غاية  
عنايته ، ونهاية رافته ، فى الهام الانبياء والمقرين ، اسمائه ، لما جسر (جرأ)

دیگر لایق و مناسب نیفتد چه ظاهر حال ، خود چنان اقتضا میکند؛ چه که اگر گرفت و عیایت بی نهایت، بآن انبیا و مقرر بانرا الهام ندادی؛ هیچ گوینده را یارای باجرای لفظی ، بازاء حقیقت او نبودى. چون از هیچ وجه، اسم مطابق مسمی ، نمیتواند بود.

**۲۴- ختم و ارشاد :** این قدر در معرفت ذات و صفات باری، سبحانه و تعالی ؛ که رکن اعظم ، و قاعده بزرگتر اصول دین است ؛ بلکه خود، اصل دین اینست ؛ کفایت باشد ، تا هر که بر آن ، واقف شود ، از حد تقلید ، فراتر آید. چه عقل ، بیش ازین ، شناخته نشود و در علم کلام ، فرارشدن ازین مقام ، میسر نگردد. اما بیاید دانست . که معرفت آنکه حقیقت ذات پاک اوست ، معذور بشر نیست ؛ و در وسع فکر هیچ آدمی نتواند آمد ، که کمال الهیت ، بلندتر ، از آن است که دست عقل و وهم ، بدو رسد ؛ و عظیم تر از آنکه باحاطت ذهن و خاطر ، ملوث شود. و آنچه ما میدانیم ؛ بیش از آن (این) نیست ، که موجودی هست ؛ که اگر با بعضی از آن موجودات ، که یافته ، اضافه دهیم ، یار آن سلب کنیم ، پنداریم ، که او را صفتی ثبوتی ، حاصل است. تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا ؛ و اگر کسی خواهد ، که ازین مقام برتر آید ؛ بیاید دانست ؛ که بیرون از آنچه دانسته است ، چیزی دیگر هست ؛ و همت برین قدر ، مقصور ندارد و آلتیکه او را داده اند ، تابدان چیزها دریابد ، بمعرفت و احاطت کثرتی که از آن بوی عدم میآید ، مشغول گرداند ، بلکه علایق و موانع دنیاوی از خاطر و ضمیر منقطع گرداند ؛ و حواس و قوی را ، که آلات ادراکات فانی اند ، ضعیف کنند ؛ و نفس اماره را ، که لشکر تخیلات فاسده و توهمات کاذبه ، در بیابان ضمیر میپراکند ، بندر یاضت بر نهد ؛ و بکلی روی همت ، متوجه بعالم قدس ، دارد ؛ و قصارای امنیت ، بر نیل و درک حق ، مقصور ، و بخشوع و خضوع و تضرع ، از جواد مطلق ، میخواهد ؛ تا

احد من الخلق ، ان يطلق عليه واحدا من اسمائه ، سبحانه .

٤٤- ختم وارشاد : هذا المدرس فى معرفة ذاته ، تعالى ، و صفاته ، التى هى اعظم اصل من اصول الدين ، بل هى اصل الدين ، كاف . اذ لا يعرف بالعمل اكثر منه ، ولا يتيسر فى علم الكلام النجاوزه عنه اذ معرفه حقيقه ذاته تعالى ، المهدسه غير مقدوره للانام ، و كمال الوهيته ( الهيته ) ، تعالى ، اجل ( اعلى ) من ان تناله ايدي العول والاوهام ، و ربوبيه اعظم ، من ان تنلوه بالخواطر والافهام . والنبي يعرف منه خاصه ، ليس الا انه موجود اذ لواضعناه الى بعض ماعداه ، او سلبناعنه مانافاه ؛ حسينان يوجد له اسمه وصف ثبوتى اوسلمى ، او يحصل له به نعت ذاتى معنوى ، تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا ؛ ومن اراد الارتفاع عن هذا المقام ، ينبغي له ان يتحصى ان وراءه شئى ، هو اعلى من هذا المرام ، فلا يعصره مته على ما دركه ، ولا يشغل عمله الذى ملكه بمعرفة الكثرة التى هى اماره العدم ، ولا يقف عند زخارفها التى هى منزله العدم ؛ بل يقطع عن نفسه العالين البدنيه ، ويزيل عن خاطره ، الموانع الدنيوية ؛ ويضعف حواسه و فواه ، التى به يدرك الامور الغايه ، ويحس بالرياضه ، نفسه الامارة ، الذى تشبر الى التخيلات الواهيه ، ويوجه همه ، بكليتها ، الى عالم القدس ، وبعصرانيتها ، على نيل محل الروح والانس ، ويسئل بالخضوع والانتهاال ، من حضرة ذى الجود والافضال ، ان يفتح على قلبه ، خزائن رحمته ، ويوره بنور هدايته التى وسده بها بدم جهادته ، لي شاهد الاسرار الملكوتية ، والانار الجبروتية ، و تنكشف فى باطنه ، الحقايق الغيبية ، والدقايق الفيضية ؛ الا ان ذلك قباء لم يخط على قد كل ذى ، قد و نتايج لم يعلم

در خزانه رحمت، بردل او بگشاید، و بنور هداینبی، که بعد از مشاهده و مجاهده و عده داده است، دیده بصیرت او، منور گرداند، تا اسرار ملکوتی، و آثار جبروتی، مشاهده کند، و حقایق غیبی و دقایق فیضی، بر اندرون او، کشف شود. الا آنستکه این فبا، بر بالای هر کسی، ندوخته اند؛ و مقدمات این نتیجه، بهر کس نیاموخته. ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء. جعلنا الله من الشاکرین السالکین لطریقه المستحقین بحسن توفیقه

## II

## [فصل دوام: ۴: ۴۰۰]

**فصل:** چون این فصل، در توحید، تحریر افناد، برادری از برادران، این اقتراح کرد که بافی ابواب اصول، هم بدین منوال، مختصر بی اخلال، پرداخته باید گردانید و اگر چه علایق و عوایق، که اسباب منعد، درین وقت، در غایت جمعیت بود، و خاطر و ضمیر در نهایت پراکنده گی، چاره ای نبود، از بدل النماس او. پس همانکه دست میداد فصل چندی، بفصول گذشته، بر سبیل تمه، الحاق کرده آمد؛ و اقتدای نسبت اهل عدل، و اقبضای سیرت ایشانرا، بر بریت ابواب، اختیار کرد. و از باری، یاری خواسته آمد؛ که اوست یاری دهنده بحقیقت، و توفیق بخشنده حق. و ما ذلک، علی الله، بهزیز. توقع است: از کسانی که باین مختصر، نظر کنند، بدیده رصا بگردند، و از روی انصاف، تأمل کنند. و اگر چیزی، نه بر نهج استقامت، یابند؛ بدامن عفو، پوشیده گردانند؛ که در چنین حال، اخلال مفال، عجب نبود و چون از بحث در خالق، فارغ شدیم، اول، در احوال خلق، و بعد از آن، در کیفیت بعث، بحث کنیم و بالله التوفیق.

۴۵- تقسیم: هر فعل، که از فاعل صادر شود؛ خالی نبود از آنکه بی اعتبار امری دیگر، منافی عقل بود، یا نبود؛ اول را قبیح، و ثانی را

مقدماتها كل ذى جد ؛ بل ذلك فضل الله ، يؤتية من يشاء ، والله ذو الفضل العظيم ، جعلنا الله وإياكم ، من السالكين لطريقه ، المستحقين لوفيه ، المستعدين لالهام الحقيقة بحقيقته ، المسنبرين بتجلي هدايته وتدقيقه

## II

### الذيل الثانى : فى العدل

٢٥ - تقسيم كل فعل ، اما ان ينفر العقل منه ، اولاً ، الاول قبيح ، و الثانى حسن ، والحسن اما ان ينفر العقل من تركه ، اولاً ، الاول واجب و

حسن ، گویند. و آنچه حسن بود ، خالی نبود: از آنکه یا تارك آن منافی عقل بود ، یا نبود ، اول را واجب خوانند. پس ازینجهت بود ، که عقلا فعل قبیح ، واخلال واجب را ، موجب استحقاق ذم دانند.

**۴۶- اصل :** مجبره و فلاسفه ، منکر حسن و قبح و وجوب عقلی اند و معنی ضروری ، آن بود که چون تصور معانی و الفاظ کرده شود ، حکم جزم کرده آید. و این معنی ، در محل نزاع ، حاصل است چه هر که تصور حقیقت فعل واجب و قبیح کند . بی اعتبار امری دیدگر ، داند که از اخلال آن و فعل این ، عقل نفرت گیرد اما سبب تصور علو عقل ، درین احکام ، عدم وقوف او بود بر حقیقت این فعلها و بدیهی بودن احکام و قضایا ، موقوف تصور معانی حدود و نسبت آن بود؛ و بخلاف دیگر بدیهیات باشد ، که معانی و الفاظ و حدود و قضایا باشد

**۴۷- اصل :** هر که قادر بود بواجبات عقلی ، و عالم بود بتفصیل قبیح ، و از آن مستغنی ، اخلال واجب ، و فعل قبیح ، نکند و این معنی بضرورت ، معلوم است. چه اخلال واجب ، و فعل قبیح ، جاهل کندیما محتاج و اینمعانی ، در واجب ، مبرر شده است که نیست. پس واجب بود ، که واجب ، اخلال واجب و ارتکاب قبیح نکند.

**۴۸- اصل :** افعالی که از بندگان ، یافته میشود ؛ موجد آن افعال ایشانند ، برسبیل اختیار چه نبع دواعی ایشان است. و فلسفی گویند که موجد ، ایشان باشند ، اما برسبیل ایجاب. و مجبره گویند : موجد آن خداست ، سبحانه ؛ چه مذهب ایشان ، آنست که . لا مؤثر الا الله. ابوالحسین بصری ، درینمقام ، دعوی ضروری کرده است ؛ و هر که انصاف ، بدهد ؛ داند که آن دعوی (این معنی) ، از حق ، دور نیست. اما اگر خواهیم ، که دلیل گوئیم ؛ بر آنکه هر ( گوئیم ؛ گوئیم اگر هیچ ) فعل قبیح ( که ) موجود باشد ، در عالم ؛ موجد آن ، غیر خدای تعالی بود ؛ گوئیم هیچ

لذلك ، يذم العملاء ، فاعل القبيح ، وتارك الواجب .

٢٦- اصل : انكرب المجره والعلاسه ، الحسن والقبح والوجوب

العقلية . و لاهل العدل عليها لائل . والاولى اثباتها بالضرورة ؛ لان الاستدلال ، لا بد من انها اليها . وسبب الاشنباه فى الحكم ، اشتباه ما يتوقف عليه الحكم . من تصورات معانى الالفاظ ، من المحكوم عليه والمحكوم به ؛ ولا ينافى . لك ضرورة الحكم لان الضرورى هو الذى اذا حصل تصور الطرفين ، حصل الحكم ، من غير حاجة الى واسطة لاجل الحكم ، بل لاجل التصورات . ومحل النزاع كذلك ، فان من تصور حقيقة الحسن والقبح ، حكم بنفرة (بفور) العقل من ترك الاول وفعل الثانى ، من غير توقف على امر اخر

٢٧- اصل : واجب الوجود قادر ، عالم بنفاصيل القبايح و ترك الواجبات ومستغن عن فعل القبايح وترك الواجبات ، لما تقدم من الاصول . وكل من كان كذلك يستحيل عليه فعل القبيح و ترك الواجب بالضرورة ينتج ان الواجب ، تعالى . لا يفعل قبيحا ولا يدخل بواجب .

٢٨- اصل : الافعال التى تصدر من العبيد ، هم موجدتها بالاختيار ؛

لانها تحصل بسبب دواعيهم ، وعند الفلاسفه ، هم موجدتها بالايجاب ، وعند المجبره ، اوجدها الله ، تعالى ، فيهم ، اذ لا موجد عندهم الا الله ، تعالى ، واحتج ، ابوالحسين ، على الاول بالضرورة ، وليس ببعيد . وان استدللنا عليه ؛ قلنا : ان وجد شئى من القبايح فى العالم ، فالعبيد موجد افعالهم ، والملزوم ثابت باعتراف الخصم ، فكذا اللازم ؛ بيان الملازمة . انابينا ان القبيح محال على الواجب ، فيكون فاعله غيره ؛ و اذا كان فاعل القبيح غيره ، فكذا الحسن ، لا ، لانعلم بالضرورة : ان فاعل القبيح ، هو فاعل الحسن ،

فعلی قبیح از حق تعالی صادر نشود؛ و در عالم افعال قبیح موجود است؛ پس فاعل آن غیر خدای تعالی بود. بیان مقدمه اول، (اما اگر خواهیم بدلیل گوئیم که اگر فعل قبیح موجود باشد، در عالم؛ و جد آن غیر خدای تعالی بود. لکن قبیح موجود است؛ پس فاعل آن غیر خدا بود، بنا بر مقدمه دوم؛ پس بندگان موجود آن افعالند، و نتواند که از خدای تعالی باشد. و جواب) بعد از اعتراف خصم، آنست که یاد کرد آمده. از استحالات صدور قبیح از واجب. و انکار مقدمه دوم، بعد از اثبات حسن و قبیح، صورت نبندد. و ضرورت، معلوم است که آنکه فاعل قبیحست، همان فاعل حسن است. پس ظاهر شد که - که تصرفات بندگان: فعل ابشانت؛ و وجود و عدم راجع بایشان و آنچه ابوالحسن اشعری اثبات کند بنده را، کسب نام نهد، بعد از آنکه وجود و عدم از خدای داند، و بنده را هیچ تأثیر نهد، معقول نیست

**۴۹- شبهه و جواب:** مجبره گویند: اگر قدرت و ارادت بنده از خداست. و بی قدرت و ارادت فعل نتوان کرد، چون قدرت و ارادت باشد، و مانعی نبود هر آینه نکند؛ پس وجود و عدم فعل، از جهت وی بود. گوئیم غایت فی الباب، آنست که ازین شبهه، تخیل ایجاب توان کرد؛ اما جبر بهیچوجه لازم نیاید و دفع ایجاب، آنست که ما به مختار بیش ازین نخواستیم که فعلش تبع داعی بود. و نزاعی نیست در آنکه آلات خدای آفرینند؛ بعد از آنکه روشن شده است، که فعل بنده تابع داعی اوست؛ بجهت آنکه آلات فعل او نیست، و بی آلت فعل نتواند کرد، او را موجب میخوانند؛ و ما مختار میخوانیم پس درین معنی، مخالفت نبود. اما اگر گفتندی: که بنده را خدای، آفریند؛ و با نیافریند، فعل نتواند کرد؛ و چون بیافریند، هر آینه او را تأثیر بود؛ پس فعل بنده، از دست ایشانرا، آسانتر بودی. اما عاقلان دانند، که این چه سخنی باشد.

فان الذى كذب، هو الذى صدق. والذى اتتبه ابو الحسن الاشعري، وسماه كسبا، و اسند وجود الفعل وعدمه اليه ، تعالى ، ولم يجعل للمعبود شيئا من التأثير . غير معقول .

٢٩ - شبهة وجواب: قالت المجره والفلسفة ان كانت القدره والاراده من الله ، تعالى و بعدمهما يمسح الفعل ، و معهما يجب ، والفعل من الله ، والملزوم ظاهر السبوت؛ فكذا (فكذلك اللارم) لازمه. والجواب: انه لا يلزم من كون آله الفعل من الله ، تعالى ، ان يكون الفعل منه ، غاية ما فى الباب ، انه يتخيل منه الايجاب، واما الجبر فلا ودفع الايجاب بانا (بان) نقول ان كون آله الفعل من الله ، تعالى ، مسلم ، الا ان فعل العبد ، تابع لاداعيه ، فيكون باختياره ؛ لا بالانريد بالاخييار ، الا هذا القدر ، وبعد ظهور كون فعله (الفعل) تابعا لداعيه، ان سموه ايجابا، لكون الالات من الله، كان منارة فى التسمية ، ولا مضايقة فيها؛ ولو قالوا ان الله، تعالى ، خلق العبيد ، ولو لم يخلقهم ، لما كانت الافعال ، ولما خلقهم ، كانت ، فيكون هو الله ، تعالى ، فاعلالها ، كان مثل قولهم واسهل ؛ لكن لا تخفى على العاقل ما فيه من المجال .

**۴۰- شبهه و جواب :** هم ایشان گویند : که علم خدای ، که به بنده تعلق گرفته است ، امکان آنکه از بنده خلاف آنچه کند ، واقع شود ، علم نباشد ؛ بلکه جهل ، بود. گوئیم : این شبهه نیز ایجاب بیش نتیجه ندهد . و اگر متمشی شود ایشانرا ؛ همین بعینه در فعل ، لازم آید. اما دفع این ، آنستکه علم تبع معلوم باشد ؛ چه تا مطابق معلوم نبود . علم نبود پس اگر علم . را در معلوم ، تأثیری بود ؛ معلوم تبع علم بود . پس دور بود و چون نأثر نبود ؛ ایجاب لازم نیاید.

**۴۱- هدایه :** چون معلوم شد : که بنده را فعل است ، پس فرق میان اعمال خدای و بنده ، ظاهر بود. چه بر گردن آن بنده مدح و ذم ، حسن باشد ، یا او را توان گفت : چرا کردی ، فعل او بود ، و بافی فعل خدای بود.

**۴۲- اصل :** چون فعل باری ، سبحانه ، نبع داعیست ؛ و داعی ، علم اوست بمصلحت فعل یا ترك ، پس هیچ فعل خدای ، از مصلحت ، خالی نبود یعنی . هر چه کند برای غرضی کند ؛ و مصالح افعال او نشاید که عاید باو بود ؛ چون مستغنی از غیر و کامل لذاته است . پس غرض او ، سبحانه ، از آفرینش ، هم رعایت مصلحت آفریدگان بود ؛ چون رعایت مصلحت ایشان میکند ؛ هر فعل ، که متضمن فساد بود ، راجع با ایشانست ، از وی صادر نشود ، چه آنگاه ، نقص غرض خود کرده بود . یعنی ، هم خواسته بود ، و هم نحواسته .

**۴۳- تبصره :** ارادت حق ، سبحانه ، اعمال خویش را بیان کرده شد که چیست ، و اراده او افعال بندگان را ، امر بود بدان و چون امر قبیح ، متضمن فساد باشد ؛ پس از وی ، سبحانه ، صادر نشود و پیش ازین بیان کردیم . که قبیح بکنند ؛ پس هیچ وجه ، مرید قبیح نبود ، و بهر چه قبیح است ، راضی نباشد.

٣٠- شبهة (اخرى) وجواب: قالوا ايضا علمه، تعالى، يتعلق بفعل العبيد، فيكون تركه ممتعا؛ اذ لو فرض تركه لزم كون علمه جهلا، و اللزم محال، فالملزوم مثله. فاذا كان تركه ممتعا، كان العبد مجبورا، قلنا هذا ايضا بوجه الايجاب، و اما الجبر فلا، و يلزمهم مثله، في فعل البارى، تعالى، و كل ما اجابوا به، فهو جوابنا. على انا نقول. العلم لا يكون علما، الا اذا طبق المعلوم، فيكون نابعاً للمعلوم؛ فلو كان مؤثراً فى المعلوم، كان المعلوم نابعاً لفي دور، و اذالم يكن مؤثراً، لم يلزم الايجاب.

٣١- هداية: اذا ثبت. ان للعبد فعلا، فكل فعل يستحق العبد به مدحا و ذمما، او بحس ان يقال له لم فعلت، و ما عداه فهو فعله، تعالى.

٣٢- اصل: اذا ثبت. ان فعل البارى، تعالى تبع لداعيه، و الداعى هو العلم بمصلحة الفعل و النترك؛ فافعاله، تعالى، لم تخل عن المصالح، اى انه انما يفعل لغرض، و اذا ثبت انه كامل لذاته، و مستغن عن الغير، فتملك المصالح، لم يعد اليه، تعالى، بل الى عبيده. و اذا ثبت ان افعاله لمصالح عبيده، ثبت بطريق العكس، ان كل ما فيه فساد بالنسبة اليهم، لم يصدر عنه، تعالى.

٣٣- تبصره: وديننا: حقيقة ارادته، تعالى، لافعال نفسه؛ و اما ارادته لافعال عبيده. فهى امرهم بها؛ و الامر بالقبيح يضمن الفساد، فلا يامر به؛ و قد بينا انه لا يفعل القبيح، و لا يرضى به؛ لان الرضا به قبيح، كعمله.

۴۴- تفسیر: آنچه خدا را ، سبحانه ، خالق خیر و شر گویند ؛ به شر ، درین موضع ، فعلی خواهند که ملایم طبایع نبرد ، اگر چه مشتمل بود بر مصلحتی از مصالح

۴۵- تبصره: تکلیف ، فرمودن خدای بود ، بنده را بفعلی که مشتمل بر مصلحت او باشد ؛ ونهی کردن از آنچه مشغول بر مفسدت او باشد ؛ اگر چه مشقنی ، در آن فعل و ترک بدو رسد و این معنی ، موافق غرض آفرینش است ، پس قبیح نبود. و چون غرض از تکلیف ، قیام نمودن بنده بود بدان ، تکلیف مالا یطاول ، قبیح بود ، چه آنرا غرض صحیح نباشد

۴۶- اصل: اگر چه خدای ، سبحانه ، داند ، که بنده بتکلیف ، قیام نماید ، نافع عمل حسن ، از وی ، صادر نشود ، صادر نا شدن آن فعل ، قبیح بود ؛ چه نافع غرض وی بود. پس صدور آن فعل از وی واجب بود. و متکامان ، چنان فعل را ، لطف ، خوانند پس لطف واجب بود.

## II

### [فصل در معرفت و احادیث]

۴۷- اصل: و چون خلق را بیافرید ، و غرض مصلحت ایشان بود ، تنبیه ایشان ، مصلحت و مفسده ای ، که عقول ایشان با درک آن مستقل نبود ، لطف ، باشد. و دیگر ، چون از جهت کثرت حواس و فوی ، و اختلاف دواعی ، در انبای ملاقات ایشان ، و وقوع شر و فساد ، ممکنست ، تنبیه ایشان ، بر کیفیت معاشرت ، و راستی معاملات ، و انظام امور معاش که آنرا ، شریعت ، خوانند ، هم لطف بود. و از آنجا که ذات پاک او ، سبحانه ، قابل اشاره حسی نیست ؛ تنبیه خلق ، جز بواسطه مخلوق دیگر نتواند بود. پس فرستادن رسولان ، واجب شد .

۴۸- اصل: و امتناع وقوع قبیح ، و اخلال واجبات ، از ایشان ،

٤٤- تفسير : ماورد . انه ، تعالى ، خالق الخيروالشر، ار يد بالشر  
ملايلايم الطبايع وان كان مشتملا على مصلحة .

٤٥- تبصرة : تكليف البارى ، تعالى ، هو امر عبيده بما فيه مصلحة لهم  
و نهيهم عما فيه مفسد لهم ، و ذلك لا ينافى الحكمة ، وان كان فيه مشقة ،  
فلا يكون قبيحا . والغرض من التكليف ، امثال العبد بما كلف به ، فلا يكون  
تكليف ملايطاق حسنا .

٤٦- اصل : اذا علم البارى ، تعالى . ان العبيد لا يمثلون التكليف ،  
الافعل حسن ، يفعله بهم ، و جب صدوره عنه ، لئلا ينقض غرضه و مثل  
ذلك يسمى ، لطفاً ، فيكون اللطف واجبا .

### III

#### التبصير الثالث : فى النبوة والامامة

٤٧- اصل . اذا كان الغرض ، من خلق العبيد ، مصلحة لهم فتنبيههم  
على مصالحهم و مفسد هم ، مما لا يسقل عقولهم بادراكه ، لطف واجب  
وايضا اذا امكن ، بسب كثرة حواسهم و آلاهم و اختلاف دواعيهم  
واراداتهم ، وقوع الشر والفساد ، فى اثناء ملاقاتهم ومعاملاتهم بافتنبيهم  
على كيفية معاشرتهم ، و حسن معاملتهم . وانتظام امور معاشهم ، التى تسمى  
شريعة ، لطف واجب . ولما كان البارى ، تعالى ، غير قابل للاشارة الحسية ،  
فتنبيههم بغير واسطة مخلوق مثلهم ، غير ممكن . فبعمدة الرسل واجب .

٤٨- اصل : امتناع وقوع القبايع ، والاخلال بالواجبات عن الرسل ،

بر وجهی که افعال ایشان، از دائره اختیار(ی) بیرون نبرد، لطف بود. تا عقول، از ایشان، متنفر نشود، و در تصدیق، و انقیاد، ایمن باشند. و این معنی را، عصمت، خوانند. پس عصمت انبیا، واجب بود.

۴۹- مقدمه: و هر که از آن درگاه، مبعوث شود، تا امر خوارق عادات، خالی از معارضات، مقرون بتجدی، موافق دعوی، بسا او، مقارن نباشد؛ خلق را، طریق، نبود بتصدیق او. و آن امر را، معجزه خوانند پس ظهور معجزه انبیا واجب بود.

۴۰- اصل: محمد، رسول خداست. چه دعوی نبوت کرد، و معجزه بردست او ظاهر شد. امادعوت او بتواتر معلوم است و اظهر معجزات او قرآنست، که در میان خلق موجودست چه با غلبه مشرکان، و وفور دواعی ایشان بر ایراد معارضه، از آن عاجز شدند، و نا این غایت، هیچ آفریده را، مجال تلفیق کلامانی، مرکب از حروف و اصوات، بر آن منوال نبوده است. پس نبوت او معلوم باشد.

۴۱- هدایه: چون محمد، صلی الله علیه و آله، پیغمبرست، واجب بود که معصوم بود، پس هر چه معلوم شود، که از آن خبر داده است، و از جمله ممکنات باشد، حق، و قبول آن واجب، و شریعت او را که ناسخ شرایع است، و تابقای خلق، در دار دنیا بافی خواهد بود، انقیاد نمودن، واجب. و اگر نقل، معلوم گردد، که معارض عقل افتد، و محتاج ناویل بود؛ از انکار احتراز باید کرد، و در حکم آن توقف نمود، تا سرش معلوم شود.

۴۲- اصل: چون امکان شر و فساد در میان مردم، و ارتکاب معاصی قایم است؛ هر گاه که آدمیان را رئیس قاهر بود، که حق ظاهر میگرداند، و از باطل زجر میکند، و شریعتی که خدای فرستاده بود انفاذ میکند؛ تا از وقوع فتنه و ظهور فساد آن، (و اجرا کردن فساد) ایمن باشند. و این

على وجه لا يخرجون عن حد الاحتيار، لئلا (كيلا) تنفر عقول الحلق عنهم، ويشفون بما جاوا به، لطف، فيكون واجبا، ويسمى هذا اللطف، عصمة. فالرسل معصومون .

٣٩- مقدمة : كل مبعوث من حضرته ، تعالى ، الى قوم ، لولم يتايد بامر خارق للعادة ، خال عن المعارضة ، معرون بالتجدي ، موافق لدعواه ؛ لم يكن لهم طريق الى تصديقه . ويسمى ذلك ، معجزة . فظهور الرسل واجب .

٤٠- اصل : محمد رسول الله ، صلى الله عليه واله ، وسلم ، لانه ادعى النبوة ، و اظهر المعجزة . اما الدعوى ، فمعلومة بالتواتر ، واما المعجزة ، فكثيرة و اظهرها القران ، لانه ، صلى الله عليه واله ، تجدى به العرب ، و عجزوا عن معارضته ، مع توفرد واعيهم ، وفرط فصاحتهم ، والى الان لم يقدر احد من الفصحاء ، على تركيب كلمات على مواله ، فمكون محمد ، ص ، نبيا حقا .

٤١- هداية : اذا كان محمد ، ص ، نبيا ، وجب ان يكون معصوما فكل ما جاء ، به مما لا يعارض العمل ، يجب تصديقه ، وان نقل عنه شئ مما عارضه ، لم يجز انكاره ، بل يتوقف فيه الى ان يظهر سره و شريعته التى هى ناسخة للشرايع ، باقية بقاء الدنيا ، يجب الابعاد لها ، والامتناع لاحكامه

٤٢- اصل : لما امكن وقوع الشر والفساد و ارتكاب المعاصى ، بين الخلق ؛ وجب فى الحكمة ، وجود رئيس . قاهر ، آمر بالمعروف ، ناه عن المنكر ، معين لما يخفى على الامة من غوامض الشرع ، منفذ لاحكامه ؛ ليكون الى الصلاح اقرب ، و من الفساد ابعد ، و يا منوامن وقوع الفتن

معنی را، امامت گویند. پس امامت لطف باشد.

۴۳- اصل: و چون علت حاجت، امکان وقوع قبايح، یا اخلاص و اجباتست؛ و آن علت، در غیر معصوم، موجودست، پس واجب بود، که امام غیر معصوم نبود؛ و الاغرض حکیم، حاصل نباشد. پس امام نیز معصوم بود.

۴۴- اصل: و چون عصمت، مودی نیست بالجاء، خلق بصلاح؛ کثرت ائمه، مقتضی امکان فتنه بود، از جهت امکان اختلاف دواعی ایشان، و وقوع خلاف، بسبب آن؛ و وحدت امام، رفع (دفع) آن امکان کند، پس امام در همه اقطار، یکی باشد.

۴۵- هدایة: و چون طریقی نیست، مرد ما را، بمعرفت وجود عصمت، در شخصی از اشخاص الناس، واجب بود که علام الغیوب، نبییه دهد؛ و الا فائده حاصل نیاید پس منصوص بود، از قبل خدای، تعالی، باظهار معجزه، یا اخبار کسی که صدقش معلوم بود.

۴۶- مقدمه: معلوم شد: که زمانه از نصادق القول، خالی نیست، پس در هر عصر، که اهل آن بر امری ممکن، از ممکنات عقلی، اتفاق کنند آن اتفاق حق باشد و مطابق مفسق علیه؛ پس اجماع امت، حق بود.

۴۷- اصل: (اختلاف است) در امامت و (اتفاق در) عدم دعوی عصمت در غیر ائمه اثناعشر، معلومست؛ و (اتفاق همه بر بطلان مجال) (و با وجود عصمت ائمه، و عدم ثبوت آن در غیر ائمه اثنی عشر، اتفاق خصم، امامت بایشان لازم، و متابعت ایشان واجب بر کافه اهل عالم) (پس وجوب امامت ائمه اثناعشر، ظاهر شد)، و عصمت ایشان لازم؛ پس متابعت ایشان، بر کافه اهل عالم (اسلام) واجب بود.

۴۸- فائده: سبب حرمان خلق از امام، و علت غیبت او، چون معلوم است: که از جهت خدای، سبحانه، نباشد، و از جهت امام نبود؛

(والفساد؛ لان وجوده لطف) فكان وجوده لطفاً وقد ثبت ان اللطف واجب عليه ، تعالى ، وهذا اللطف ، بسمى امامة ، فيكون الامامة واجبة .  
**٤٣- اصل :** ولما كان علة الحاجة الى الامام ، عدم عصمة الخلق ؛  
 وجب ان يكون الامام معصوما ؛ والالم يحصل غرض الحكيم .

**٤٤- اصل :** لما كانت عصمة الامام ، غير مؤدية الى الجاء الخلق الى  
 الصلاح ؛ امكن وقوع الفتنه والفساد ، بسبب كثرة الائمة ، فيكون الامام  
 واحداً فى ساير الاقطار ، ويستعين بنوابه فيها

**٤٥- هداية :** لما كانت العصمة ، امر اخفياً لا يطلع عليه الاغلام  
 الغيوب ، لم يكن للخلق ، طريق الى معرفة المعصوم ، فيجب ان يكون  
 منصوباً عليه ، من قبل الله ، تعالى ، او من قبل نبي ، او من قبل امام قبله .

**٤٦- مقدمة :** لما ثبت ان العصر لم يخل من معصوم ، فكل امرافق  
 عليه الامة فى عصر ، مما لا يخالف العقل ؛ كان حماً ، فاجماع الامة حق

**٤٧- اصل :** لما ثبت وجوب عصمة الامام ، ولم يثبت العصمة ، فى  
 غير الائمة الاثنى عشر ، باتفاق الخصم ، فتت امامة الاثنى عشر ، لعصمتهم ؛  
 فتجب متابعتهم ، على كل احد ( وهم على بن ابي طالب من نم الحسن ع  
 ثم الحسين ع وعلى ع وجعفر ع وموسى ع وعلى ع ومحمد ع وعلى ع  
 والحسن ع ومحمد ع صاحب الزمان ، عجل الله فرجه - نسخة ش ٢٨٢/٣ ) .

**٤٨- فائدة :** سبب حرمان الخلق ، عن امام الزمان ، ليس من الله .  
 تعالى ، لانه لا يخالف مقتضى حكمته ولامن الامام لعصمته ، فيكون

پس لابد، از جهت رعیت باشد. و تا علت آن زایل نشود؛ ظاهر نگردد، چه بعد از اراحت علت، و کشف حقیقت، حجت خدایرا، باشد بر خلق، نه خلق را بروی. و استبعاد از درازی عمر حضرت مهدی، علیه السلام، بودن؛ چون امکانش معلوم است، و از غیر او متفق، جهل محض بود.

۴۹- تبصرة: پیغمبر و امام، عالمتر از امت و رعیت باشند؛ چون محتاج الیه اند در تعلیم امت، و شجاع تر، چون منصوصند در تادیب (منصوب انداند در بعیق) مفسدان؛ و بخدای، عالی، نزدیکتر، چون معصومند و تفضیل پیغمبری، که صاحب سری ملک است، و مفری در گناه، بر امامت، (که) ریاست خلق است، همچون تفضیل امامتست، بر رعیتی.

## IV

## [فصل چهارم: مباد]

۵۰- القول فی المعاد: باری، سبحانه، چون خلق را بیافرید، و بعلم و قدرت و ارادت و ادراکات و قوی مختلف، مخصوص گردانید؛ و زمام اختیار، بدست ایشان داد، و ایشانرا تکلیفهای شاق، فرمود، و چندین الطاف خفی و جلی، بتقدیم رسانید؛ و غرض از اینجمله، مصلحت ایشان بود، هر آینه نوعی کمال باشد، که ایشانرا جز بکسب، حاصل نتواند آمد، و الا خود، بدان کمال آفریدی. و چون دنیا را، دار تکلیف، گردانیده است، پس موضع کسب، دنیا است؛ تا این اندک عمر، در تحصیل آنچه برای آن آفریده اند، صرف کنند، و آن کمال مقصود، که اهل استحقاق، ثواب، خوانند، کسب کنند، آنگاه، بعد از تحویل، از آن تمتع گیرند. و آن سرای را، سرای آخرت خوانند.

۵۱- مقدمة: آنچه آدمی برو اشاره میکند، در آن حال که میگوید. «من، خالی نبود؛ از آنکه جوهر بود یا عرض اگر عرض بود، باید که در محل باشد، و آن محل بدو موصوف بود. و معلوم است که

من رعيته و مالم ير لسبب الغيبة ؛ لم يظهر و الحججة ، بعد ازاحة العليل و كشف الحقيقة ، لله تعالى على الخلق و الاستعداد فى طول عمره بعد ثبوت امكانه ، و وقوعه فى غبره ، جهل محض .

٤٩- تبصرة : لما كان الانبياء و الائمة ع ، يحتاج اليهم الامة ، للتعليم و الماديب ، و جب ان يكونوا اعلم و اشجع . و لما كانوا معصومين و جب ان يكونوا قرب الى الله ، تعالى ، و لما كان الامام ، من رعية النبي ، و جب ان يكون النبي ، سبته فى الفضل الى الامام ، كنسبة الامام الى الرعية .

#### IV

#### التصل الرابع : فى المعاد

٥٠- اصل ان الله ، تعالى ، خلق الانسان ، و اعطاه العلم و القدرة و الارادة و الادراك و القوى المحلقة ، و جعل زمام الاختيار بيده ، و كلفه تكاليف شاقة ، و خصه بالاطراف الخفية و الجليلة ، لغرض عايد اليه و ليس ذلك النوع كمال ، لا يحصل الا بالكسب ، اذ لو كان امكن ، لا واسطة ، لخلقهم عليه ابتداء . و لما كانت الدنيا ، هى دار التكليف فهى دار الكسب ، يعمر الانسان فيها مدمة يمكن تحصيل كماله فيها ، ثم يحول الى دار اجزاء ، و تسمى دار الآخرة

٥١- مقدمة : الذى يشير اليه الانسان ، حال قوله « انا ، لو كان عرضا ؛ لاحتاج الى محل يتصف به ؛ لكن لا يتصف بالانسان شئى بالضرورة ؛ بل يتصف هو باوصاف غيره ؛ فيكون جوهر ا لو كان هو البدن ، او شئى

هیچ چیز بآدمی موصوف نیست؛ بلکه بغیر خویش موصوفست پس جوهر بود و این جوارح را که بدو اضافه میکنند، آلات او باشد، در افعالی که میکنند. و چون آدمی چیزها میداند و می یابد؛ پس آن جوهر، مدرک و عالم بود و ما درین مقام، او را «روح» نام نهادیم.

۵۲- مقدمه: حشر اجساد، بمعنی آنکه: اجزای تنهای مردگان را جمع گردانند، و تألیف دهند، مثل تألیف اول، و روحی که بار اول مدبر او بود، راجع گردانند؛ ممکنست. چه باری، سبحانه، فادرسن بر جملگی مقدرات، و عالمست بجملگی ممکنات، و جسم، لذاته، قابل تألیف و ترکیب است؛ پس فادر، بدین ترتیب و ترکیب، که یاد کرده شد.

۵۳- اصل: جملگی انبیاء چون حشر اجساد، اخبار کرده اند، و ایشان معصومند، و حشر موافق مصلحت کلمت، پس حشر اجساد حق بود. و بهشت و دوزخ محسوس چنانکه وعده فرموده اند، واجب بود، بنا مکلفان، استیفای حق خویش کنند، از نواب و عناب، و همچنین عذاب گور، و نامه بدست دادن، و انطاق جوارح، و غیر آن، آنچه خبر داده اند، حق باشد. چه آن جمله از ممکنات است، و مخیر صادق خبر داده.

۵۴- هدایه: اعاده معدوم، محالست؛ چه لازم آید که عدم در میان یک وجود، متحمل شده باشد، پس وجود، دو وجود بوده باشد. و چون حشر حق است، پس اجزاء اصلی اندان مکلفان، و ارواح ایشان، هرگز معدوم نشود، بلکه تألیف اجزاء بدن، و مزاج آن، در بدن افند. و آنچه فرموده. از معنی آنکه همه فانی شوند، یعنی: مستهلك و مستغرق گردند.

۵۵- شبهه: فلاسفه گویند. حشر اجساد، محالست، از بهر آنکه هر جسد، که مرابی با عدال نزدیک، یابد؛ هر آینه، عقل فعال، نفسی، بروی

من جوارحه ، لم يتصف بالعلم ؛ لكنه يتصف به بالضرورة ، فيكون جوهرًا عالمًا ، والبدن وسائر جوارحه الا انه فى افعاله ، ونحن نسميه ههنا الروح .

٥٢- مقدمة : جمع اجزاء بدن الميب ، و تاليها مثل ماكان ، و اعادة روحه المدبرة اليه ، يسمى حشر الاجساد و هو ممكن ، والله ، تعالى ، قادر على كل الممكنات ، وعالم بها ، والجسم قابل للتأليف ، فيكون قادر اعليه .

٥٣- اصل : الانبياء باسرههم اخبروا بحشر الاجساد ، و هو موافق للمصلحة الكلية ، فيكون حقا ؛ لعصمتهم . والجنة والدار المحسوستان ، كما وعدوا بهما ، حق ايضا ؛ ليستوفى المكلفون ، حقوقهم ، من الثواب والعقاب و كذلك عقاب القبر ، والصراط ، والكتب ، وانطاق الجوارح و غير ها ، مما اخبروا به من احوال الآخرة ، حق ؛ لامكانها ، و اخبار الصادق بها .

٥٤- هداية : اعادة المعدوم محال . والالزم تخلل المعدم ، فى وجود واحد ؛ فيكون الواحد اثنين و هو محال . ولما كان حشر الاجساد حقا ؛ و يجب ان لا يعدم اجزاء ابدان المكلفين ، و ارواحهم ؛ بل يتبدل بالتأليف والمزاج . والفناء المشار اليه كناية عمه

٥٥- شبهة : قالت الفلاسفة حشر الاجساد محال ؛ لان كل جسد اعتدل مزاجه ، و استعد ، استحق فيضان النفس ، من العقل الفعال .

فایض گرداند. پس اگر جسدی را مزاج دیگر دهد؛ يك نفس، عقل بروی فایض گرداند، و یکی خود داشت، پس يك جسد را، دو نفس بود و ما را، بعد از آنکه اثبات قادری مخبر کردیم، و بآن ابطال اصول فاسدهٔ ایشان ظاهر گردانید، بجوات آن هذیانات احتیاجی نیست.

**۵۶- اصل:** نواب و عقاب، چنانکه فرموده‌اند، مغلد باشد. پس هر که مستحق بهشت بود، علی‌الاطلاق، جاوید در بهشت بود، و هر که مستحق دوزخ بود، علی‌الاطلاق، جاوید در دوزخ بود، و هر که مستحق هیچکدام نبود، چون کودکان و مستضعفان و دیوانگان، هم اهل بهشت باشد، چه از کریم مطلق، نعیب ایشان نسزد و بماند کسی که استحقاق نواب و عقاب بهم حاصل کند، نواب دادن واجب است مطلقاً. چه غرض آفرینش خود نوابست، و نیز چون وعده داده است، خلف وعده قبیح بود اما عقاب کردن کسی را واجب بود، که اخبار کرده باشد، از عقاب کردن او یقین، نه بتهدید مطلق، تا خلاف قول نکرده باشد. و عفو حسن است، و وعده داده است پس عفو جماعتی که ببین، از عقاب ایشان خبر نکرده باشد، قبیح بود. بلکه بعضی از آن واجب باشد، ایفای وعده را پس هر که او را عفو دریابد، هم اهل بهشت بود و هر که از آن محروم ماند، یا استحقاق نواب و عقاب او یکدیگر را محبط گرداند، یا هم نواب و هم عقاب بدهند، و این نیز از دو نوع خالی نبود، یا نخست نواب دهند پس عقاب کنند یا برعکس. و اینست حصر مذاهب درین مقام.

**۵۷- حل شك:** مذهب اول مذهب اول، مذهب و عیدیانست. ایشان، عفو در غیر صفایر و راندارند، و در کبایر خلاف کرده‌اند اصحاب ابوعلی گویند. استحقاقی که زیاده بود، دیگر استحقاق را، نیست گرداند، و او باقی ماند. و این مذهب احباط است. و اصحاب ابوهاشم گویند: مثل بمثل متحابط شود، حکم فاضل را بود، و این مواز نه است و هر دو باطل است. چه مبنی

فلو اتصف اجزاء بدن الميت ، بالمزاج ، لاستحق نفسا من العقل . فان اعيد اليه نفسه الاولى ، على فولكم ، فيلزم اجتماع نفسين على بدن واحد ؛ وهو محال ونحن لما ثبتنا الفاعل المختار ، واطلنا قواعدهم ، لم نخرج الى جواب هذه الهذيان .

٥٦- اصل : الثواب و العقاب الموعودان ، دائمان ، و كل من استحق الثواب بالاطلاق ، خلد في الجنة و كل من استحق العقاب بالاطلاق خلد في النار ، و كل من لا يستحقهما ، كالصبييان والمجانين والمستضعفين لم يحسن من الكريم المطلق ، تمديبهم ، فيد خلون الجنة ايضا . وامان جمع بين الاستحقاقين ، فان كان متوعدا عليه توعدا مطلقا لا يعيه ؛ امكن بالامكان العام ، ان يعفو الله ، تعالى ، عنه بفضله و كرمه لانه وعده به مع حسنه ؛ وخلف الوعد فيبجح وايضا الغرض من خلقه اثنائه ؛ فمما قبله نقض غرضه ، وان لم ينله عفو ، او كان متوعدا عليه بالعيس ، فاما ان يحبط احد الاستحقاقين بالآخر ، اولا ، و الثاني اما ان يثبت ثم يعاف ، او بالعكس .

٥٧- حل شك : المذهب الاول ، وهو اسقاط احد الاستحقاقين بالآخر ، هو مذهب الوعيدية ، وهم لا يجوزون العفو الا في الصغائر . فمذهب ابى على ، ان الاستحقاق الزايد يحبط الناقص ، ويبقى هو بكماله (بحاله) وهو الاحباط . ومذهب ابى هاشم ، انه لا يبقى من الزايد ، بعد التأني ، الا الفاضل عن حد (قدر) الناقص ، والباقي يسقط بالناقص ، وهو المراد بالموازنة ، ويكون الحكم

است، بر تأثیر و تأثر استحقاق، و آن معقول نیست. چه استحقاق امری اضافیست، و اضافات در اعیان موجود نباشد؛ و الا بتسلسل انجامد؛ و هر چه موجود نبود، تأثیر و تأثر او معقول نبود؛ و اگر موجود باشد، با يك زمان، در يك محل، هر دو موجود توانند بود، یا نه، اگر توانند بود، ضد نباشند؛ و این خلاف مذهب ایشان است، و یکی از ایشان نیز اولیتر نبود، بـأثیر، تا احباط کند. و چون یکی دیگری را محیط ساخت محیط محال بود که بمعدوم محیط شود؛ تا موازنه بود، و اگر جمع نتواند آمد، تأثیر ایشان، در یکدیگر معقول نبود، و بر ما نقض نتوانند کرد با ضد او، چه ما ایشان را در یکدیگر تأثیر ندانیم، پس احباط و موازنه باطل بود؛ (و مذهب دوم، که ثواب یابد پس عقاب، مترو کست با جماع) پس مذهب حق مذهب سیم است؛ که این جماعت را عقاب منقطع بود، و بعد از آن نوابی مغلط؛ چه لایق عدل خود همین است؛ پس آنچه عبارت کرده اند از ترازوی حساب مبالغه است در راستی حساب و جزا.

۵۸ - هداية : شفاعت محمد، صلی الله علیه و آله، حق است با جماع؛ و بهری (بعضی) از اهل کبائر ادرا یابد چه هر که عفو، در (از) کبیره جایز دارد؛ شفاعت پیغمبر ما هم جایز دارد؛ و هر که از آن امتناع (منع) کند، ازین هم امتناع کند. و مذهب دوم باطل باشد؛ پس مذهب اول حق بود.

۵۹ - فائدة : ایمان عبارتست از: تصدیق آنچه واجب بود تصدیق آن، از دین پیغمبر، صلی الله علیه و آله. و این تفصیل باصل لغت نزدیکتر از آن است که وعیدیان گویند. پس اهل کبائر، چون تصدیق کرده باشند؛ مؤمن باشند؛ و معلوم است: که هر که بچنین (رچنین) تصدیق میرود، و از اعمال نیک و بد خالی مستحق ثواب جاوید بود (نیود)، پس ثواب جاوید عوض ایمانست.

۶۰ - تبصرة : و حوش را، چنانچه (چنانکه) بقیامت وعده داده است، حشر کنند، و عوض آلام و مشقات بدیشان رسانند، چنانکه لایق کرم باشد و

للفاضل ، استحقاق ثواب كان او استحقاق عقاب . والمذهبان باطلان ؛ لا بتناهما على تأثير الاستحقاق وتأثيره ؛ وذلك غير معقول . لان الاستحقاق ، امر اضافى ؛ والاضافات لا توجد (لا وجود لها) فى الخارج ، واللازم التسلسل ، ومالا يوجد لا يعقل تأثيره وتأثيره وان قلنا بوجوده ، قلنا اما ان يوجد الاستحقاقان معا ، اولاً ؛ والاول يقتضى ان لا يكونا ضدّين ، وذلك ينافى مذهبهم وايضاً لا يكون احدهما اولى بالتأثير فى الاحباط من الاخر ، واذا احبطا احدهما بالاخر فى الموازنة ، فكيف يحبط الآخر به . اذ تأثير المعدم فى الوجود غير معقول والثانى لا يعقل تأثير احدهما فى الاخر ، والايرد (لا يرد) علينا الاضداد ، فانالم نحكم بتأثير كل واحد منهما بالاخر ، واما المذهب الثانى ، وهو ان يثاب ثم يعاقب ؛ فمتروك بالاجماع ، فلم يبق الا الثالث ، وهو ان يعاقب عقاباً مقطوعاً ، ثم يخلد فى الجنة ، وهو الحق المناسب للعدل و ما عرعه بالميزان ، فهو كناية عن العدل فى الجزاء .

٥٨- هداية : شفاعة محمد ، س ، لاهل الكباير ، ناسئة ، لان من جوز العفولهم ، جوز الشفاعة ، ومن لم يجوز لم يجوز ، ولما بطل المذهب الثانى ، ثبت الاول .

٥٩- هداية : الايمان تصديق ما يجب تصديقه ، من دين محمد ، س وهذا التفسير ، هو اقرب الى موضعه (موضوعه) اللغوى ، من تفسير الوعيدية . واهل الكباير مصدقون ، فهم مؤمنون ، يستحقون الثواب الدائم ، لانه عوض الايمان .

٦٠- تبصرة : الوحوش تحشر ، كما وعد ، للاتصاف ، و ايصال اعواض الالام اليها ، كما يليق بعدله ، وكذلك المكلفون وغير المكلفين

همچنین مکلفان و غیر مکلفانرا ، عوض آلام و مشقات برسانند ، (مشاق دیدشان رسانند) و حساب جمله براسمی بکنند انه القادر اللطیف .

**۶۱ - ختم و نصیحة :** چون از آنچه داده بودیم ، فارغ شدیم ، وقت آمد که سخن قطع کنیم پس بدین (براین) نصیحت ، ختم کردیم . که هر که بدیده بصیرت ، چندین حکمت ، در آفریش خویش مشاهده کند ، باید که آنچه غرض آفریننده بوده باشد ، از آفریدن ، ضایع نگذارد (نگرداند) ، تا بدبخت دو جهان بشود (بفریط جهد) ایزد . سبحانه ، (حق تعالی) کافه اهل رحمت را ، و فویق ، رفیق (زیادت) گرداناد ؛ و الطاف در زباده داراد ؛ انه خیر موفق و معین . والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین . ( با تمام رسید رساله افضل المتقدمین و المتأخرین ، حواجه بصیر الدین طوسی علیه الرحمة . . شهر ذی الحجة الحرام سنة یک هزار و .. - نام نویسنده که همان طهماسب ولی نویسنده شماره های دیگر اینجسگش ۱۱۹/۸ دانسگاه در ۱۰۵۰ مییاسد و تاریخ نوشتن که همان ۱۰۵۰ باید باشد روی بریدگی کاغذ رفته است) - ( انه خیر موفق و معین ، والصلوة علی محمد و آله اجمعین - نسخه چاپی ) - ( محمد و آله الاطهار بن الاکرمین و سلم تسلیمما - نسخه ملک )

يوصل اليهم اعواض الامهم ومشاقهم ، وبحساب الجميع محاسبة حقه .

٦١- ختم ونصيحة : حيث وفيما ما وعدنا ، فلنقطع على نصيحة .  
وهي ان من نظر بعين عقله في خلقه و شاهد هذه الحكيم في بنيته ؛ يجب  
عليه ان يعرف غرض الخالق في خلقه بفضله ، ولا يضيعه بنفريطه وجهله ؛  
والاشقى وخسر خسرا تامينا . و قد قال الله واياكم لسعادة الدار الاخرة ،  
بمحمد واله الطاهرين والحمد لله رب العالمين [ به حمد وعترته (الطاهرة)  
الطاهرين ؛ آمين ؛ رب العالمين ؛ يا ارحم الراحمين ]



# انتشارات دانشگاه تهران

- ۱ - وراثت (۱) تألیف دکتر عزت‌الله خبیرو
- ۲ - A Strain Theory of Matter « « محمود حسامی
- ۳ - آراء فلاسفه در بارهٔ عادت ترجمهٔ « برزو سپهری
- ۴ - کالبدشناسی هنری تألیف « نعمت‌الله کیهانی
- ۵ - تاریخ بیهقی جلد دوم تصحیح سعید نفیسی
- ۶ - بیماریهای دندان تألیف دکتر محمود سیاسی
- ۷ - بهداشت و بازرسی خوراکیها « « سرهنگ شمس
- ۸ - حماسه سرانی دین ایران « « دبیح‌الله صفا
- ۹ - مز دیسناو تأثیر آن در ادبیات پارسی « « محمد معین
- ۱۰ - نقشه برداری جلد دوم « مهندس حسن شمس
- ۱۱ - گیاه شناسی « حسین گل‌گلاب
- ۱۲ - اساس الافتباس خواجه نصیر طوسی تصحیح مدرس رضوی
- ۱۳ - تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد اول تألیف دکتر حسن ستوده تهرانی
- ۱۴ - روش تجزیه « « علی‌اکبر پیرمین
- ۱۵ - تاریخ افضل - تدابیر الارمان فی وقایع کرمان در اهرام آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
- ۱۶ - حقوق اساسی تألیف دکتر قاسم زاده
- ۱۷ - فقه و تجارت « زین‌العابدین ذوالمجدن
- ۱۸ - راهنمای دانشگاه -
- ۱۹ - مقررات دانشگاه -
- ۲۰ - درختان جنگلی ایران « مهندس حبیب‌الله نابو
- ۲۱ - راهنمای دانشگاه بانگلیسی -
- ۲۲ - راهنمای دانشگاه بفرانسه «
- ۲۳ - Les Espaces Normaux
- ۲۴ - موسیقی دورهٔ ساسانی
- ۲۵ - حماسه ملی ایران
- ۲۶ - زیست شناسی (۴) بحث در نظریهٔ لامارک
- ۲۷ - هندسه تحلیلی
- ۲۸ - اصول گداز و استخراج فلزات جلد اول
- ۲۹ - اصول گداز و استخراج فلزات « دوم
- ۳۰ - اصول گداز و استخراج فلزات « سوم
- ۳۱ - ریاضیات در شیمی
- ۳۲ - جنگل شناسی جلد اول
- ۳۳ - اصول آموزش و پرورش
- ۳۴ - فیز یولوژی گیاهی جلد اول

- ۳۵- جبر و آنالیز
- ۳۶- گزارش سفر هند
- ۳۷- تحقیق انتقادی در عروض فارسی
- ۳۸- تاریخ صنایع ایران - طرف سفالین
- ۳۹- واژه نامه طبری
- ۴۰- تاریخ صنایع اروپا در قرون وسطی
- ۴۱- تاریخ اسلام
- ۴۲- جانورشناسی عمومی
- ۴۳- Les Connexions Normales
- ۴۴- کالبد شناسی توصیفی (۱) - استخوان شناسی
- ۴۵- روان شناسی کودک
- ۴۶- اصول شیمی پزشکی
- ۴۷- ترجمه و شرح تبصره علامه جلد اول
- ۴۸- اکوستیک (صوت) (۱) ارتعاشات - سرعت
- ۴۹- انگل شناسی
- ۵۰- نظریه توابع متغیر مختلط
- ۵۱- هندسه ترسیمی و هندسه رقومی
- ۵۲- درس اللغة و الادب (۱)
- ۵۳- جانور شناسی سیستماتیک
- ۵۴- پزشکی عملی
- ۵۵- روش تهیه مواد آلی
- ۵۶- مامائی
- ۵۷- فیز یولژی گیاهی جلد
- ۵۸- فلسفه آموزش و پرو
- ۵۹- شیمی تجزیه
- ۶۰- شیمی عمومی
- ۶۱- امیل
- ۶۲- اصول علم اقتصاد
- ۶۳- مقاومت مصالح
- ۶۴- کشت گیاه حشره کش پیرتر
- ۶۵- آسیب شناسی
- ۶۶- مکانیک فیزیک
- ۶۷- کالبد شناسی توصیفی (۲) - مفصل شناسی
- ۶۸- درماتشناسی جلد اول
- ۶۹- درماتشناسی دوم
- ۷۰- گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات
- ۷۱- شیمی آنالیتیک
- ۷۲- اقتصاد جلد اول
- نگارش دکتر محمدعلی مجتهدی
- « « غلامحسین صدیقی
- « « پرویز نائل خانلری
- « « مهدی بهرامی
- « « صادق کیا
- « « عیسی بهنام
- « « دکتر فیاض
- « « فاطمی
- « « هشترودی
- « « دکتر امیراعلم - دکتر حکیم
- دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس - دکتر نائینی
- نگارش دکتر مهدی جلالی
- « « آ. وارتانی
- « « زین العابدین ذوالمجدین
- « « دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگو
- « « ناصر انصاری
- « « افضل یور
- « « احمد بیرشک
- « « دکتر محمدی
- « « آزر
- « « نجم آبادی
- « « صفوی گلپایگانی
- « « آهی
- « « زاهدی
- « « دکتر فتح الله امیر هوشمند
- « « علی اکبر بریمن
- « « مهندس سعیدی
- ترجمه مرحوم غلامحسین زیرک زاده
- تألیف دکتر محمود کیهان
- « « مهندس گوهریان
- « « مهندس میردامادی
- « « دکتر آرمین
- « « د. کمال جناب
- تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
- تألیف دکتر عطائی
- « « «
- « « مهندس حبیب الله نابتی
- « « دکتر گاکتیک
- « « علی اصغر پورهمایون

- ۷۳- دیوان سیدحسن غزنوی  
 ۷۴- راهنمای دانشگاه  
 ۷۵- اقتصاد اجتماعی  
 ۷۶- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم  
 ۷۷- زیبا شناسی  
 ۷۸- تئوری سنتیک گازها  
 ۷۹- کارآموزی داروسازی  
 ۸۰- قوانین دامپزشکی  
 ۸۱- جنگل شناسی جلد دوم  
 ۸۲- استقلال آمریکا  
 ۸۳- کنجکاویهای علمی و ادبی  
 ۸۴- ادوار فقه  
 ۸۵- دینامیک گازها  
 ۸۶- آئین دادرسی در اسلام  
 ۸۷- ادبیات فرانسه  
 ۸۸- از سرین تا یونسکو - دو ماه در پارس  
 ۸۹- حقوق تطبیقی  
 ۹۰- میکروپوشناسی جلد اول  
 ۹۱- میز راه جلد اول  
 ۹۲- < < دوم  
 ۹۳- کالبد شکافی ( تشریح عملی دست و پا )  
 ۹۴- ترجمه و شرح تبصره علامه جلد دوم  
 ۹۵- کالبد شناسی توصیفی (۳) - عضله شناسی  
 ۹۶- < < (۴) - رگ شناسی  
 ۹۷- بیماریهای گوش و حلق و بینی جلد اول  
 ۹۸- هندسه تحلیلی  
 ۹۹- جبر و آنالیز  
 ۱۰۰- تفوق و برتری اسپانیا (۱۵۵۹-۱۶۶۰)  
 ۱۰۱- کالبد شناسی توصیفی - استخوان شناسی اسب  
 ۱۰۲- تاریخ عقاید سیاسی  
 ۱۰۳- آزمایش و تصفیه آبها  
 ۱۰۴- هشت مقاله تاریخی و ادبی  
 ۱۰۵- فیه مافیه  
 ۱۰۶- جغرافیای اقتصادی جلد اول  
 ۱۰۷- الکتریسته و موارد استعمال آن  
 ۱۰۸- مبادلات انرژی در گیاه  
 ۱۰۹- تلخیص البیان عن مجازات القرآن  
 ۱۱۰- دو رساله - وضع الفاظ و قاعده لاضرر  
 ۱۱۱- شیمی آلی جلد اول تئوری و اصول کلی  
 ۱۱۲- شیمی آلی «ارماتیک» جلد اول
- بتصحیح مدرس رضوی  
 -  
 تألیف دکتر شهیدفر  
 < < حسن ستوده تهرانی  
 < < علی نقی وزیری  
 < < دکتر روشن  
 < < جنیدی  
 < < میمندی، بزاد  
 < < مرحوم مهندس ساعی  
 < < دکتر مجیر شبانی  
 -  
 < < محمود شهابی  
 < < دکتر غفاری  
 < < محمد سنگلجی  
 < < دکتر سیپیدی  
 < < علی اکبر سیاسی  
 < < حسن افشار  
 تألیف دکتر سهراب - دکتر میر دامادی  
 < < حسین گلژی  
 < < < <  
 < < نعمت الله کیهانی  
 < < زین العابدین ذوالمجدین  
 < < دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم  
 دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس  
 < < < <  
 تألیف دکتر جشیداعلم  
 < < کامکار پاریسی  
 < < < <  
 < < بیانی  
 < < میر بابائی  
 < < محسن عزیزی  
 نگارش دکتر محمد جواد جنیدی  
 < < نصرالله فلسفی  
 < < بدیع الزمان فروزانفر  
 < < دکتر محسن عزیزی  
 < < مهندس عبدالله ریاضی  
 < < دکتر اسمعیل زاهدی  
 < < سید محمد باقر سبزواری  
 < < محمود شهابی  
 < < دکتر عابدی  
 < < شیخ

- ۱۱۳ - حکمت الهی عام و خاص
- ۱۱۴ - اراض حلق و بینی و حنجره
- ۱۱۵ - نالیز ریاضی
- ۱۱۶ - هندسه تحلیلی
- ۱۱۷ - شکسته بندی جلد دوم
- ۱۱۸ - باغبانی (۱) باغبانی عمومی
- ۱۱۹ - اساس اتوحید
- ۱۲۰ - فیزیک پزشکی
- ۱۲۱ - اکوستیک صوت (۲) منحصات صوت - لوله - نار
- ۱۲۲ - جراحی فوری اطفال
- ۱۲۳ - مهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)
- ۱۲۴ - چشم پزشکی جلد اول
- ۱۲۵ - شیمی فیزیک
- ۱۲۶ - بیماریهای گیاه
- ۱۲۷ - بحث در مسائل پرورش اخلاقی
- ۱۲۸ - اصول عقاید و کرائم اخلاق
- ۱۲۹ - تاریخ کشاورزی
- ۱۳۰ - کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن
- ۱۳۱ - امراض و آفیر دام
- ۱۳۲ - درس اللغة و الادب (۳)
- ۱۳۳ - واژه نامه گرمانی
- ۱۳۴ - تک یاخته شناسی
- ۱۳۵ - حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)
- ۱۳۶ - عضله و زیبایی پلاستیک
- ۱۳۷ - طیف جذبی و اشعه ایکس
- ۱۳۸ - مصنفات افضل الدین کاشانی
- ۱۳۹ - روان شناسی (از لحاظ تربیت)
- ۱۴۰ - ترمودینامیک (۱)
- ۱۴۱ - بهداشت روستائی
- ۱۴۲ - زمین شناسی
- ۱۴۳ - مکانیک عمومی
- ۱۴۴ - فیزیولوژی جلد اول
- ۱۴۵ - کالبدشناسی و فیزیولوژی
- ۱۴۶ - تاریخ تمدن ساسانی جلد اول
- ۱۴۷ - کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول
- سلسله اعصاب محیطی
- ۱۴۸ - کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم
- سلسله اعصاب مرکزی
- ۱۴۹ - کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه
- ۱۵۰ - هندسه عالی (گروه و هندسه)
- ۱۵۱ - اندام شناسی گیاهان
- نگارش مهدی قمشه
- دکتر علیم مروستی
- منوچهر وصال
- احمد عقیلی
- امیر کیا
- مهندس شیانی
- مهدی آشتیانی
- دکتر فرهاد
- اسمعیل بیگی
- مرعشی
- علی قی منزوی تهرانی
- دکتر ضرابی
- بازرگان
- نجبیری
- سپهری
- زین العابدین ذوالمجدین
- دکتر تقی بهرامی
- حکیم ود کتر گنج بخش
- رستگار
- محمدی
- صادق کیا
- عزیز رفیعی
- قاسم زاده
- کیهانی
- فاضل زندگی
- مینوی و بهی مهدوی
- علی اکبر سیاسی
- مهندس بازرگان
- نگارش دکتر زوبین
- بدالله سعابی
- مجتبی ریاضی
- کاتوزیان
- نصرالله نیک نفس
- سعید نفیسی
- دکتر امیراعلم - دکتر حکیم
- دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
- تألیف دکتر اسدالله آل بویه
- پارسا

- ۱۵۲- چشم پزشکی (۴)
- ۱۵۳- بهداشت شهری
- ۱۵۴- انشاء انگلیسی
- ۱۵۵- شیمی آلی (ارگانیک) (۳)
- ۱۵۶- آسیب شناسی (کانکلیوت استلر)
- ۱۵۷- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی
- ۱۵۸- تفسیر حواجه عبدالله انصاری
- ۱۵۹- حشره شناسی
- ۱۶۰- نشانه شناسی (علم‌العلامات) جلد اول
- ۱۶۱- نشانه شناسی بیمارهای اعصاب
- ۱۶۲- آسیب شناسی عملی
- ۱۶۳- احتمالات و آمار
- ۱۶۴- الکترونیک صنعتی
- ۱۶۵- آئین دادرسی کفبری
- ۱۶۶- اقتصاد سال اول (چاپ دوم اصلاح شده)
- ۱۶۷- فیزیک (تابش)
- ۱۶۸- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد دوم)
- ۱۶۹- > > > > > (جلد سوم- قسمت اول)
- ۱۷۰- رساله بودو نمود
- ۱۷۱- زندگانی شاه عباس اول
- ۱۷۲- تاریخ بهقی (جلد سوم)
- ۱۷۳- فهرست نشریات ابوعلی سینا بزبان فرانسه
- ۱۷۴- تاریخ مصر (جلد اول)
- ۱۷۵- آسیب شناسی آزرردگی سیستم ریکولو آندوتلیال
- ۱۷۶- نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانیک
- ۱۷۷- فیزیولوژی (طب عمومی)
- ۱۷۸- خطوط لبه های جذبی (اشمه ایکس)
- ۱۷۹- تاریخ مصر (جلد دوم)
- ۱۸۰- سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین
- ۱۸۱- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم- قسمت دوم)
- ۱۸۲- اصول فن کتابداری
- ۱۸۳- رادیو الکترونیک
- ۱۸۴- بیوره
- ۱۸۵- چهار رساله
- ۱۸۶- آسیب شناسی (جلد دوم)
- ۱۸۷- یادداشت های مرحوم قزوینی
- ۱۸۸- استخوان شناسی مقایسه ای (جلد دوم)
- ۱۸۹- جغرافیای عمومی (جلد اول)
- ۱۹۰- بیماریهای واگیر (جلد اول)
- ۱۹۱- بتن فولادی (جلد اول)
- نگارش دکتر ضرابی
- > > اعتمادیان
- > > بازارگادی
- > > دکتر شیخ
- > > آرمن
- > > ذبیح الله صفا
- بتصحیح علی اصغر حکمت
- تألیف جلال افشار
- > > دکتر محمدحسین میمندی نژاد
- > > صادق صبا
- > > حسین رحمتیان
- > > مهدوی اردبیلی
- > > محمد مظفری زنگه
- > > محمدعلی هدایتی
- > > علی اصغر پورهمايون
- > > روشن
- > > علینقی منزوی
- > > محمدتقی دانش پژوه
- > > محمودشاهی
- > > نصرالله فلسفی
- بتصحیح سعید نفیسی
- > > >
- تألیف احمد بهمنش
- > > دکتر آرمن
- > > مرحوم زبیرک راده
- نگارش دکتر مصباح
- > > زندی
- > > احمد بهمنش
- > > دکتر صدیق اعلم
- > > محمدتقی دانش پژوه
- > > دکتر محسن صبا
- > > رحیمی
- > > محمود سیاسی
- > > محمد سنگلجی
- > > دکتر آرمن
- فراهم آورده آقای ابرج افشار
- تألیف دکتر میربابائی
- > > مستوفی
- > > غلامعلی بینش ور
- > > مهندس خلیلی

- نگارش دکتر مجتهدی  
ترجمه آقای محمودشاهی  
تألیف > سعید نفیسی  
> > > >  
> دکتر پرفسور شمس  
> > توسلی  
> > شیبانی  
> > مقدم  
> > میمندی نژاد  
> > نعمت‌اله کیهانی  
> > محمود سیاسی  
> > علی اکبر سیاسی  
> > آقای محمودشاهی  
> > دکتر علی اکبر بینا  
> > مهدوی  
تصحیح و ترجمه دکتر پرویز ناتل خانلری  
از این سینا - چاپ عکسی  
تألیف دکتر مافی  
> آقایان دکتر سهراب-  
دکتر میردامادی  
> مهندس عباس دواچی  
> دکتر محمد منجی  
> > سیدحسن امامی  
نگارش آقای فروزانفر  
> پرفسور فاطمی  
> مهندس بازرگان  
> > دکتر یحیی بوبا  
> > روشن  
> > میرسپاسی  
> > میمندی نژاد  
ترجمه > چهارزی  
• تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم  
دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک  
تألیف دکتر مهدوی  
> فاضل تونی  
> مهندس ریاضی  
تألیف دکتر فضل‌الله شیروانی  
> > آرمن  
> > علی اکبرشاهی  
تألیف دکتر علی کنی
- ۱۹۲- حساب جامع و فاضل  
۱۹۳- ترجمه مبدء و معاد  
۱۹۴- تاریخ ادبیات روسی  
۱۹۵- تاریخ تمدن ایران ساسانی (جلد دوم)  
۱۹۶- درمان تراخم با الکتروکوآگولاسیون  
۱۹۷- شیمی و فیزیک (جلد اول)  
۱۹۸- فیزیولوژی عمومی  
۱۹۹- داروسازی جالبینوسی  
۲۰۰- علم‌العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم)  
۲۰۱- استخوان شناسی (جلد اول)  
۲۰۲- پیوره (جلد دوم)  
۲۰۳- علم‌النفس ابن سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید  
۲۰۴- قواعد فقه  
۲۰۵- تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران  
۲۰۶- فهرست مصنفات ابن سینا  
۲۰۷- مخارج الحروف  
۲۰۸- عیون الحکمه  
۲۰۹- شیمی بیولوژی  
۲۱۰- میکروشناسی (جلد دوم)  
۲۱۱- حشرات زیان آور ایران  
۲۱۲- هواشناسی  
۲۱۳- حقوق مدنی  
۲۱۴- مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی  
۲۱۵- مکانیک استدلالی  
۲۱۶- ترمودینامیک (جلد دوم)  
۲۱۷- گروه بندی و انتقال خون  
۲۱۸- فیزیک، ترمودینامیک (جلد اول)  
۲۱۹- روان پزشکی (جلد سوم)  
۲۲۰- بیماریهای درونی (جلد اول)  
۲۲۱- حالات عصبانی یا نورز  
۲۲۲- کالبدشناسی توصیفی (۷)  
(دستگاه گوارش)  
۲۲۳- علم الاجتماع  
۲۲۴- الهیات  
۲۲۵- هیدرولیک عمومی  
۲۲۶- شیمی عمومی معدنی فلزات (جلد اول)  
۲۲۷- آسیب‌شناسی آزردهای سوزنال > غده فوق کلیوی <  
۲۲۸- اصول الصرف  
۲۲۹- سازمان فرهنگی ایران

۲۳۰- فیزیک، ترمودینامیک (جلد دوم)

۲۳۱- راهنمای دانشگاه

۲۳۲- مجموعه اصطلاحات علمی

۲۳۳- بهداشت غذایی (بهداشت نسل)

۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران

۲۳۵- ترجمه‌النهايه با تصحيح و مقدمه (۱)

۲۳۶- احتمالات و آمار ریاضی (۲)

۲۳۷- اصول تشریح چوب

۲۳۸- خون‌شناسی عملی (جلد اول)

۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی

۲۴۰- شیمی تجزیه

۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا

۲۴۲- پانزده گفتار

۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)

۲۴۴- اقتصاد کشاورزی

۲۴۵- علم‌العلامات (جلد سوم)

۲۴۶- بتن آرمه (۲)

۲۴۷- هندسهٔ دیفرانسیل

۲۴۸- فیزیولوژی گل ورده بندی تک لپه ایها

۲۴۹- تاریخ زندگی

۲۵۰- ترجمه‌النهايه با تصحيح و مقدمه (۲)

۲۵۱- حقوق مدنی (۲)

۲۵۲- دفتر دانش و ادب (جزء دوم)

۲۵۳- یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)

۲۵۴- تفوق و برتری اسپانیا

۲۵۵- تیره شناسی (جلد اول)

۲۵۶- کالبد شناسی توصیفی (۸)

دستگاه ادرار و تناسل - بردهٔ صفاق

۲۵۷- حل مسائل هندسه تحلیلی

۲۵۸- کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه‌ای)

۲۵۹- اصول ساختمان و محاسبه ماشینهای برق

۲۶۰- بیماریهای خون و لنف ( بررسی بالینی و آسیب شناسی)

۲۶۱- سرطان شناسی (جلد اول)

۲۶۲- شکسته بندی (جلد سوم)

۲۶۳- بیماریهای واگیر (جلد دوم)

۲۶۴- انگل شناسی (بندبائیان)

۲۶۵- بیماریهای درونی (جلد دوم)

۲۶۶- دامپرووری عمومی (جلد اول)

۲۶۷- فیزیولوژی (جلد دوم)

۲۶۸- شعر فارسی (در عهدشاهرخ)

نگارش دکتر روشن

—

—

نگارش دکتر فضل‌الله صدیق

➤ دکتر تقی بهرامی

➤ آقای سیدمحمدسبزواری

➤ دکتر مهدوی اردبیلی

➤ مهندس رضا حجازی

➤ دکتر رحمتیان دکتر شمس

➤ ➤ بهمنش

➤ ➤ شیروانی

➤ ➤ ضیاء‌الدین اسمعیل بیگی

➤ آقای مجتبی مینوی

➤ دکتر یحیی بویا

➤ ➤ احمد هومن

➤ ➤ میندی نژاد

➤ آقای مهندس خلیلی

➤ دکتر بهروز

➤ ➤ زاهدی

➤ ➤ هادی هدایتی

➤ آقای سبزواری

نگارش دکتر امامی

—

➤ ایرج افشار

➤ دکتر خانبا با بیانی

➤ ➤ احمد پارسا

تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی

دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیک نفس

نگارش دکتر علینقی وحدتی

➤ ➤ میر بابائی

➤ ➤ مهندس احمد رضوی

➤ ➤ دکتر رحمتیان

➤ ➤ آرمن

➤ ➤ امیرکیا

➤ ➤ ینشور

➤ ➤ عزیز رفیعی

➤ ➤ میندی نژاد

➤ ➤ بهرامی

➤ ➤ علی کاتوزیان

➤ ➤ یارشاطر

- ۲۶۹- فن انگشت نگاری ( جداول و دوم )
- ۲۷۰- منطق التلویحات
- ۲۷۱- حقوق خانانی
- ۲۷۲- سمبولوژی اعصاب
- ۲۷۳- کالبد شناسی توصیفی (۹)  
(دستگاه تولید صوت و تنفس)
- ۲۷۴- اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی
- ۲۷۵- گزارش کنفرانس اتمی ژنو
- ۲۷۶- امکان آلوده کردن آبهای مشروب
- ۲۷۷- مدخل منطق صورت
- ۲۷۸- ویروسها
- ۲۷۹- تالیفاتها (آلکها)
- ۲۸۰- گیاه شناسی سیستماتیک
- ۲۸۱- تیره شناسی (جلد دوم)
- ۲۸۲- احوال و آثار خواجه نصیر الدین طوسی
- ۲۸۳- احادیث مشنوی
- ۲۸۴- قواعد النحو
- ۲۸۵- آزمایشهای فیزیکی
- ۲۸۶- پندنامه اهواری یا آئین پزشکی
- ۲۸۷- بیماریهای خون (جلد سوم)
- ۲۸۸- جنین شناسی (رویان شناسی) جلد اول
- ۲۸۹- مکانیک فیزیکی (اندازه گیری مکانیک نقطه  
مادی و فرضیه سسی) (چاپ دوم)
- ۲۹۰- بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه)
- ۲۹۱- اکوستیک (صوت) چاپ دوم
- ۲۹۲- چهار مقاله
- ۲۹۳- داریوش یکم (پادشاه پارسها)
- ۲۹۴- کالبدشکافی تشریح عملی سر و گردن- سلسله اعصاب مرکزی
- ۲۹۵- درس اللغة و الادب (۱) چاپ دوم
- ۲۹۶- سه گفتار خواجه طوسی
- ۲۹۷- Sur les espaces de Riemann
- نگارش ناصرقلی وادسر
- > > دکتر فیاض
- > > عبدالحسین علی آبادی
- > > چهارزی
- تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم-دکتر کیهانی
- دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
- نگارش دکتر محسن صبا
- > > جناب دکتر مازرگان
- نگارش دکتر حسین سهراب - دکتر میمندهی ژاد
- نگارش دکتر غلامحسین مصاحب
- > > فرج الله شفا
- > > عزت الله خبیری
- > > محمد درویش
- > > پارسا
- > مدرس رضوی
- > آقای فروزافر
- > قاسم توپسرکانی
- > دکتر محمد باقر محمودیان
- > > محمود نجم آبادی
- > > یحیی پویا
- > > احمد شفائی
- > > کمال الدین جناب
- > > محمد تقی قوامیان
- > > ضیاء الدین اسماعیل بیگی
- بتصحیح > محمد معین
- نگارش > منشی زاده
- > > نعمت الله کیهانی
- > > محمد معتمدی
- بکوشش محمد تقی دانش پژوه
- نگارش دکتر هشرودی



